

موج سوم

الوین تافلر

ترجمه شهیندخت خوارزمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۵

یادداشت مترجم

الوین تافلر با کتاب شوک آینده^۱ شهرت یافت که مدتها در لیست پرفروش ترین کتابهای جهان قرار داشت. وی تاکنون چندین کتاب تحت عناوین مدرسه در شهر^۲، مصرف‌کنندگان فرهنگ^۳، شوک آینده، موج سوم، جابه‌جایی در قدرت، جنگ و ضد جنگ، و انقلابی در ثروت نگاشته است که در این میان، موج سوم در سال ۱۹۸۰ انتشار یافت و مدت دو سال همچنان در لیست پرفروش ترین کتابهای جهان باقی ماند.

سوابق حرفه‌ای نویسنده به ترتیب از این قرار است: معاون سردبیر مجله فورچون^۴ و خبرنگار این مجله در واشنگتن، استاد مهمان دانشگاه کورنل^۵، پژوهشگر بنیاد راسل سیج^۶ و استاد مؤسسه جدید پژوهش اجتماعی^۷. وی به اخذ پنج درجه افتخاری در ادبیات و حقوق و علوم نائل آمده است و علاوه بر کتابهای فوق، مقالات بیشماری در نشریات و مجلات علمی و روزنامه‌ها به چاپ رسانده است.

موج سوم سنتزی است از اندیشه‌های قبلی نویسنده و ایده‌های نو که جامعیتی خاص به کتاب بخشیده است و خواننده را در گستره‌ای وسیع از داده‌ها و عقاید و

1) *Future Shock*

2) *The Schoolhouse in the City*

3) *Culture Consumers*

4) *Fortune*

5) Cornell University

6) Russell Sage Foundation

7) New School, for Social Research

مسائل تازه قرار می‌دهد به نحوی که او را در تحلیل و درک آنچه در این جهان آشفته می‌گذرد یاری می‌کند و راهگشایی است برای پژوهش و تعمق در باب مسائل پراهمیت چون توسعه و تکنولوژی.

موج سوم بینش ما را نسبت به خودمان و جهان اطرافمان دگرگون خواهد ساخت. جامع‌نگری خاص نویسنده ترکیبی تکان‌دهنده از موضوعاتی چون اقتصاددورانی، شخصیت‌آینده، «فرهنگ الکترونیک»، خانواده هسته‌ای، اضمحلال حکومت ملی و انتقال از نظام سیاسی منسوخ فعلی به دموکراسی قرن بیست و یکم ارائه می‌دهد که بنیادی‌ترین فرضیات ما را متزلزل می‌سازد.

موج سوم بر این اندیشه بنا شده است که تاریخ بشر دو انقلاب را پشت سر گذاشته: انقلاب کشاورزی و انقلاب صنعتی و اکنون در آستانه سومین آن، یعنی انقلاب الکترونیک قرار گرفته است. همان‌گونه که انقلاب صنعتی باعث ویرانی ساختارهای نظام کشاورزی شد، این انقلاب هم ساختارهای نظام صنعتی را متلاشی کرده یا خواهد کرد و بحران جهان کنونی نیز ناشی از این انتقال پر تنش است.

نویسنده انتقال به تمدن جدید را با تعارضات و تنشها و بحرانها و ناآرامیهای عمیق‌تر و مخاطرات زیادتری در مقایسه با دورانهای قبل، همراه می‌داند که همه جوامع را دربر خواهد گرفت. اما بشارت می‌دهد که در پی این بی‌نظمیها و آشوبها جامعه‌ای انسانی‌تر و دموکراتیک‌تر خواهد آمد که نه آرمانشهر است و نه ضد آرمانشهری بلکه «آرمانشهری عملی است که نه بهترین و نه بدترین دنیای ممکن بلکه دنیایی است هم تحقق‌پذیر و هم بهتر از دنیایی که پشت سر گذاشتیم».

تافلر تعارضات قدیمی را در چارچوبی تازه تحلیل می‌کند و پرده از تعارضات جدیدی برمی‌دارد که در محدوده‌ای وسیع‌تر و پر اهمیت‌تر زندگی ما را تحت تأثیر دارند. از آن جمله است تعارض بین مدافعان تمدن صنعتی و هواخواهان تمدن جدید که به نظر وی مهم‌ترین رویارویی سیاسی زمان ما را تشکیل می‌دهد و سرآمدان قدرتمند جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیست هر دو را به معارضه می‌خواند.

موج سوم توجه ما را نه به اهمیت نظم، بلکه به اهمیت بی‌نظمی و تضاد در تکامل و تکوین پدیده‌ها معطوف می‌دارد. و با بررسی نظریه‌های جدید و تکان‌دهنده در این زمینه، و به ویژه نظریات دانشمند بلژیکی پریگوگین، بینش

تازه‌ای در زمینه تکامل ارائه می‌دهد که به کمک آن می‌توان از میان آشفته‌گی و هرج و مرج به جست‌وجوی نشانه‌های بدیع نظم و تکامل پرداخت.

موج سوم چیزی بیش از اشراق نسبت به آینده است. تجزیه و تحلیلی است بسیار درخشان از نیروهایی که تمدن ما را تشکیل داده‌اند. موج سوم سعی دارد ما را برای انتقال صلح‌آمیز به جامعه‌ای معقول‌تر و خردمندانه‌تر با پرهیز از مخاطرات گوناگونی که این انتقال به همراه دارد، آماده سازد.

گسترده‌گی و وسعت حوزه‌هایی که نویسنده بدان پرداخته است و ظرافت وی در واژه‌پردازی و مفهوم‌سازی ترجمه را با مشکلاتی روبه‌رو ساخت. از آنجاکه در زبان فارسی، به ویژه در زمینه‌های مربوط به علوم جدید و تکنولوژی ساختهای زبانی مناسبی شکل نگرفته است، یافتن واژه مناسب فارسی برای برخی مفاهیم امری است دشوار و به همین علت در مواردی استفاده از چند واژه مترادف برای یک مفهوم اجتناب‌ناپذیر بوده است. برای مثال واژه «انبوه» در مقابل «mass» آنجاکه از تولید و بازار سخن به میان آمده بسیار مناسب تشخیص داده شد. اما در مورد رسانه‌ها و جامعه و ذهن از «توده» به عنوان مترادف با انبوه استفاده شده است و به همین ترتیب معادل «de-massifying» هم «انبوه‌زدایی» و هم «توده‌زدایی» به تناسب به کار رفته است. و بسیاری موارد دیگر که خواننده بدان توجه خواهد یافت.

و اما نکته‌ای درباره پاورقی. اعداد داخل [] شماره عنوانهای کتاب‌شناسی ضمیمه است. بدین ترتیب که شماره [۱] اشاره است به اولین عنوان کتاب‌شناسی که عبارت است از
Boucher, Francois, 20'000 Years of Fashion

* * *

مترجم بسیار سپاسگزار خواهد بود چنانچه صاحب‌نظران لغزشها و نارساییهای راکه مشاهده می‌فرمایند به مترجم یادآوری کنند تا در چاپهای بعدی تصحیح شود. در پایان از صبوری و کمکهای بی‌دریغ همسر شادروان دکتر علی اسدی در ویراستاری متن که بدون آن ترجمه این کتاب ممکن نبود و راهنماییهای خردمندانه دوست‌گرانقدر آقای داریوش آشوری در زمینه انتخاب واژه‌های مناسب و نیز از اولیاء شرکت نشر نو که امکان چاپ ترجمه این کتاب را فراهم آوردند صمیمانه قدردانی می‌شود.

فهرست مطالب

یادداشت مترجم	پنج
پیشگفتار	۳

برخورد امواج

فصل اول. منازعهٔ بزرگ	۱۵
فرض انقلابی	۱۷
موج پیشرو	۲۰
موجهای آینده	۲۲
دلایان طلا و سوءقصد های سیاسی	۲۵

موج دوم

فصل دوم. معماری تمدن	۳۱
راه حل خشونت آمیز	۳۳
باتریهای حیات	۳۶
رژیم تکنولوژیک	۳۷
معبد عنابی	۳۸
خانواده‌ای با کارآیی بیشتر	۴۰
برنامهٔ درسی نهانی	۴۱

۴۳	موجودات فناپذیر
۴۴	کارخانه موسیقی
۴۶	بوران کاغذ
۵۲	فصل سوم. شکاف نامرئی
۵۵	معنی بازار
۵۸	شکاف میان زن و مرد
۶۳	فصل چهارم. پشت پا زدن به قواعد
۶۳	استاندارد کردن (همسان سازی)
۶۷	تخصصی کردن
۷۰	همزمان سازی
۷۳	تراکم
۷۵	بیشینه سازی
۷۹	تمرکز
۸۵	فصل پنجم. تکنیسینهای قدرت
۸۵	انسجام دهندگان
۸۹	موتور انسجام دهی
۹۲	هرمهای قدرت
۹۳	ابر نخبگان
۹۶	فصل ششم. طرح عملیاتی نهانی
۹۸	ماشین زدگی
۱۰۱	جعبه ابزار نمایندگی
۱۰۳	کارخانه قانون سازی جهان شمول
۱۰۵	آیین اعتمادسازی

- فصل هفتم. آشفتگی ملتها ۱۱۰
- تعويض اسبها ۱۱۱
- ميخ طلايي ۱۱۴
- فصل هشتم. رانه امپرياليستي ۱۱۷
- پمپهاي نفت در باغ خانه ۱۲۱
- مزرعه مارگارین (کره نباتی) ۱۲۴
- انسجام دهی به سبک امریکایی ۱۲۶
- امپریالیسم سوسیالیستی ۱۲۹
- فصل نهم. واقعیت صنعتی ۱۳۶
- اصل پیشرفت ۱۳۸
- نرم افزار زمان ۱۴۲
- بسته بندی مجدد فضا ۱۴۶
- درون مایه واقعیت ۱۵۱
- چرای غائی ۱۵۵
- فصل دهم. آخرین قطعه: سیل برق آسا ۱۶۰

موج سوم

- فصل یازدهم. سنتز جدید ۱۷۵
- فصل دوازدهم. برج فرماندهی ۱۸۱
- خورشید و ماورای آن ۱۸۲
- ابزار فردا ۱۹۱
- ماشینها در مدار زمین ۱۹۶
- به سوی اعماق اقیانوسها ۱۹۸

۲۰۲	صنعت ژن
۲۰۷	فن - عصیانگران
۲۱۴	فصل سیزدهم. انبوه‌زدایی رسانه‌ها
۲۱۵	انبار تصویر
۲۱۸	رسانه‌های غیر انبوه
۲۲۹	فرهنگ علایم راداری
۲۳۳	فصل چهاردهم. محیط هوشمند
۲۳۹	تقویت قدرت مغزی
۲۴۴	حافظهٔ اجتماعی
۲۴۷	فصل پانزدهم. فراتر از تولید انبوه
۲۵۰	شیر موش و تی شرت
۲۵۵	تأثیر سرعت
۲۵۷	پایان منشی‌گری؟
۲۶۵	برای یک هولدینگ به یک معاون گروه نیازمندیم
۲۶۹	فصل شانزدهم. کلبهٔ الکترونیک
۲۷۰	انجام تکالیف در خانه
۲۷۷	رفت و آمد از راه دور
۲۸۳	جامعهٔ خانه - کانون
۲۸۸	فصل هفدهم. خانواده‌های آینده
۲۹۰	مبارزه برای حفظ خانوادهٔ هسته‌ای
۲۹۳	شیوه‌های زندگی غیر هسته‌ای
۲۹۵	فرهنگ بدون بچه
۲۹۹	روابط «داغ»

۳۰۲ عشق به علاوۀ
۳۰۳ تبلیغ برای اشتغال کودک
۳۰۵ خانواده گسترده عصر الکترونیک
۳۰۷ خلافاکاری والدین
۳۰۸ با فراغ بال به سوی آینده
۳۱۲ فصل هیجدهم. بحران هویت شرکتها
۳۱۳ پول رایج کابوکی
۳۱۷ اقتصاد شتابنده
۳۲۰ جامعۀ انبوه‌زدایی شده
۳۲۳ بازتعریف شرکت
۳۲۶ فشارهای پنج‌جانبه
۳۳۰ شرکت چند منظوره
۳۳۳ عملکرد چندگانه
۳۳۸ فصل نوزدهم. رمزگشایی قوانین جدید
۳۴۰ پایان ساعت کار ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر
۳۴۳ گورگون بی‌خواب
۳۴۶ برنامه‌ریزی برای دیدار یک دوست
۳۴۸ کامپیوترها و ماری‌جوانا
۳۵۲ ذهن فرا استاندارد
۳۵۶ ماتریس جدید
۳۶۱ کوچک در چارچوب بزرگ زیباست
۳۶۴ سازمان آینده
۳۶۷ فصل بیستم. پیدایش نظام تولید برای مصرف شخصی
۳۶۸ اقتصاد نامرئی
۳۷۰ پرخورها و بیوه‌ها

- ۳۷۳ آنان که خودشان کارهایشان را انجام می‌دهند
- ۳۷۸ غریبه‌ها و خودیها
- ۳۸۱ شیوه‌های زندگی تولید برای مصرف شخصی
- ۳۸۸ اقتصاد موج سوم
- ۳۹۳ پایان بازارگرایی
- فصل بیست و یکم. گرداب شدید روانی**
- ۴۰۰ تصویر جدید طبیعت
- ۴۰۱ طرح‌ریزی تکامل
- ۴۰۴ درخت پیشرفت
- ۴۰۷ آینده‌ زمان
- ۴۱۰ مسافران فضا
- ۴۱۳ کل‌گرایی و نیمه‌گرایی
- ۴۱۷ اتاق بیلبارد کیهانی
- ۴۲۱ درسی از مورپانه
- ۴۲۵
- فصل بیست و دوم. فروپاشی «ملت»**
- ۴۳۱ ابخازیها و تکزاسیها
- ۴۳۲ از بالا به پایین
- ۴۴۰ شرکت جهانی
- ۴۴۲ پیدایش «شبکه‌تی» یا شبکه‌ فراملیتی
- ۴۴۷ آگاهی سیاره‌ای
- ۴۵۰ افسانه‌ها و اختراعات
- ۴۵۱
- فصل بیست و سوم. گاندی با ماهواره‌ها**
- ۴۵۴ خطی‌مشی موج دوم
- ۴۵۵ مدل درهم‌شکسته موفقیت
- ۴۵۸ خط‌مشی موج اول
- ۴۶۰

۴۶۵	پرشش موج سوم
۴۶۷	خورشید، میگو، و پولک الکترونیک
۴۷۷	اصیل‌ترین تولیدکنندگان برای مصرف شخصی
۴۸۳	خط آغازین

۴۸۴	فصل بیست و چهارم. قطعه پایانی: تلاقی بزرگ
۴۸۶	اصول بنیادین فردا
۴۹۴	مفهوم آرمانشهر عملی
۴۹۵	پرشش نادرست

نتیجه‌گیری

۵۰۳	فصل بیست و پنجم. سپهر روانی نو
۵۰۷	حمله به تنهایی
۵۱۳	جامعه محلی (محلۀ) صمیمانه از راه دور
۵۱۵	ساختار حاصله از هروئین
۵۱۷	رمز و راز کیشها
۵۲۰	سر و سامان‌دهندگان به زندگی و شبه‌کیشها

۵۲۵	فصل بیست و ششم. شخصیت آینده
۵۲۹	رشد یافتن به شیوه‌ای متفاوت
۵۳۱	کارکنان جدید
۵۳۴	مبانی اخلاقی تولید برای مصرف
۵۳۷	پیکرۀ «هویت فردی»

۵۴۱	فصل بیست و هفتم. آرامگاه سیاسی
۵۴۱	سیاهچاله
۵۴۷	ارتشهای خصوصی
۵۵۱	عقدۀ مسیحا

- ۵۵۸ بافت جهانی
- ۵۶۰ مسئله هماهنگی روابط درونی
- ۵۶۱ تسریع امر تصمیم‌گیری
- ۵۶۳ از بین رفتن هم‌رأیی عمومی
- ۵۶۷ انفجار درونی نظام تصمیم‌گیری
- ۵۷۴ فصل بیست و هشتم. دموکراسی قرن بیست و یکم**
- ۵۷۹ قدرت اقلیت
- ۵۹۰ دموکراسی نیمه مستقیم
- ۵۹۵ توزیع تصمیم‌گیری
- ۶۰۰ نخبگان در حال گسترش
- ۶۰۲ منازعه بزرگ آینده
- ۶۰۶ سرنوشتی که باید ساخت
- ۶۱۳ کتابشناسی
- ۶۴۵ واژه‌نامه فارسی - انگلیسی
- ۶۶۰ واژه‌نامه انگلیسی - فارسی

پا به هستی گذاشتیم که بخندیم یا بگرییم؟
این مرگ است که بر ما سایه افکنده یا
حیاتی است دوباره؟

کارلوس فوئنتس

پیشگفتار

در دورانی که شایعات مربوط به وقوع جنگ جهانی سوم ارزشها را به نوسان درآورده و لشکریان توفان در بسیاری سرزمینها خود را آمادهٔ حمله ساخته‌اند، ما با وحشت به عناوین روزنامه‌ها خیره می‌شویم. ارزش طلا - این حرارت سنج ترس - رکورد می‌شکند. بانکها به لرزه درآمده‌اند. تورم از کنترل خارج شده و دولتهای جهان به فلج عمومی و کندذهنی مبتلا شده‌اند.

گروه کُر بزرگ کاساندر^۱ در برابر این رویدادها گوشها را بانوای سرنوشتِ شوم پر می‌کند و انسان کوچک و خیابان زیر لب زمزمه می‌کند که دنیا «دیوانه» شده است. و در همان حال کارشناسان و صاحب‌نظران به همهٔ روندهایی اشاره می‌کنند که به فاجعه می‌انجامد.

این کتاب نقطه‌نظر کاملاً متفاوتی ارائه می‌دهد.

عقیده دارد که کار جهان به جنون کشیده نشده، بلکه در پس هیاهو و قیل و قالِ حوادث به ظاهر بی‌ربط، طرحی شگفت‌انگیز و امیدبخش نهفته است. این کتاب تصویری است از آن طرح و آن امید.

(۱) Cassandra: دختر پادشاه تروا است که طبق افسانه‌های یونانی آپولو عاشق وی می‌شود و به وی قدرت پیشگویی عطا می‌کند. ولی کاساندر عاشق آپولو را رد می‌کند و آپولو مقرر می‌دارد که کسی پیشگوییهای وی را باور ندارد. کاساندر بارها و بارها انقراض حکومت پدرش را پیش‌بینی کرد ولی کسی به وی اعتنا نکرد تا اینکه تروا به دست یونانیان افتاد و کاساندر از آن پس به عنوان برده به خدمت آنان درآمد. (م - آمریکانا، ص ۷۶۶، ۱۹۸۰)

موج سوم به کسانی تعلق دارد که فکر می‌کنند داستان بشری به انتها نرسیده و تازه آغاز شده است.

امروزه موجی قوی، بخش عظیمی از جهان را فرا گرفته و دنیایی عجیب و تازه برای کار و تفریح، ازدواج و پرورش اطفال، یا بازنشستگی خلق کرده است. در این فضای گیج‌کننده، بزرگانان برخلاف جریانهای نامنظم اقتصادی شنا می‌کنند؛ سیاستمداران مدام می‌بینند که میزان محبوبیتشان در میان مردم در نوسان است؛ دانشگاهها، بیمارستانها و سازمانهای دیگر نومیدانه با تورم در جنگ‌اند؛ نظامهای ارزشی متلاشی شده و فرو می‌ریزند؛ در همان حال قایق نجات خانواده و کلیسا و دولت با موانع و امواج خروشان در ستیز است.

با نگاهی سطحی به این تحولات خشونت‌بار، می‌توان آنها را نشانه بی‌ثباتی، فروپاشی و فاجعه دانست. اما اگر قدری از واقعیات روزمره فاصله بگیریم و با دیدی وسیع‌تر به این تحولات بنگریم، حقایقی بسیار بر ما روشن می‌شود و متوجه می‌شویم چیز دیگری در جریان است که بدان توجه چندانی نشده است.

تحلیل خود را چنین آغاز می‌کنیم: بسیاری از تغییرها و تحولات کنونی نه مستقل از یکدیگرند و نه وقوعشان تصادفی است. برای مثال، شکاف در خانواده هسته‌ای، بحران فراگیر انرژی، نفوذ کیشهای مذهبی و تلویزیون سیمی، شیوع ساعات کار شناور و مزایای شغلی گوناگون، ظهور جنبشهای تجزیه‌طلب از کبک^۱ تا کورس^۲ همگی به ظاهر حوادثی نامرتب به نظر می‌رسند. در حالی که کاملاً برعکس است. این رخدادها و بسیاری حوادث و رویدادهای دیگر به هم پیوسته‌اند. در واقع آنها جزئی از پدیده‌ای گسترده‌تر را تشکیل می‌دهند: غروب تمدن صنعتی و طلوع تمدن نوین.

آنگاه که به این رخدادها به صورت تغییراتی منفک بنگریم و وسعت معنای آنها را نادیده بگیریم، نخواهیم توانست برایشان راه‌حل‌های منسجم و کارسازی بیابیم. در نتیجه، در سطح فردی تصمیمهای شخصی مان بدون هدف یا خویشتن‌باخته می‌شود و به عنوان دولتها، از منجلا ببحرانی به بحران دیگر فرو

1) Quebec

2) Corsica

می‌رویم و بی‌برنامه و خالی از امید و بدون بینش تلوتلوخوران به سوی آینده پیش می‌رویم.

بدون داشتن چارچوبی منظم برای درک برخورد نیروها در جهان امروز، ما سرنشینان کشتی‌ای را مانیم که در توفانی سهمگین گرفتار آمده است و در تقلاست تا بدون قطب‌نما یا نقشهٔ دریایی در میان صخره‌های خطرناک راه خود را به جلو بگشاید. در فرهنگی متشکل از تخصص‌های متضاد، غرق شده در داده‌های پاره پاره، و تجزیه و تحلیل‌های موشکافانهٔ دقیق، ترکیب نه‌تنها مفید، بلکه امری بسیار ضروری است.

از این نظر، موج سوم کتابی است ترکیبی در منظری گسترده. تمدن کهن راکه بسیاری از ما در آن پرورش یافته‌ایم، توصیف می‌کند. و تصویری دقیق و جامع از تمدن نوینی که در حال شکوفایی است ارائه می‌دهد.

این تمدن جدید آن‌چنان در عمق انقلابی است که پیش‌فرضهای کهنه ما را باطل می‌سازد. روشهای کهنهٔ تفکر، فرمولهای قدیمی، احکام جزمی^۱ و ایدئولوژیها، صرفنظر از اینکه چقدر بدانها امید بسته شده و یا در گذشته تا چه حد سودمند بوده‌اند، دیگر با واقعتهای روز تطبیق نمی‌کنند. جهانی که به سرعت از برخورد ارزشها و تکنولوژیهای جدید، روابط ژئوپولیتیک تازه، شیوه‌های جدید زندگی و ارتباطات نوین تکوین می‌یابد، به اندیشه‌ها و قیاسها و طبقه‌بندیها و مفاهیم کاملاً تازه‌ای نیاز دارد. نمی‌توان جهان جنینی فردارادر آشیانه‌های فکری مرسوم دیروز پرورش داد. خلق و خوی و نگرشهای درست آئین نیز دیگر کارساز نخواهند بود.

بنابراین، با توصیف این تمدن نوین شگفت‌انگیز در کتاب حاضر، برای نگاه پر شک و تردید خود و بدبینی روشنفکرانه‌ای که امروزه تا به این حد متداول شده، دلایلی خواهیم یافت. یک قرن یا بیشتر است که یأس همه‌جاگیر و فرساینده‌ای بر فرهنگ ما سلطه یافته است. در موج سوم خواننده به این نتیجه می‌رسد که یأس همان‌طور که اسنو^۱ نیز معتقد است گناهی است بزرگ و امری است توجیه‌ناپذیر.

1) Dogma

2) C. P. Snow

من دچار وهم و خیال پولیانایی^۱ نشده‌ام. امروزه بسیار ضروری است که مخاطرات واقعی که ما را تهدید می‌کنند - از نابودی در جنگ هسته‌ای و تخریب‌های زیست‌محیطی گرفته تا تعصب نژادی یا خشونت‌های منطقه‌ای - به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. من خود در گذشته درباره این مخاطرات بسیار نوشته‌ام و در آینده نیز این کار را خواهم کرد. جنگ، بحران اقتصادی، فاجعه تکنولوژیک در مقیاس وسیع، هر یک می‌تواند آینده بشر را به طرز فاجعه‌آمیزی دگرگون سازد. با این همه، با کشف روابط بسیار تازه‌ای که در حال شکل‌گیری است - رابطه میان الگوهای متحول انرژی و شکل‌های جدید خانواده، یا رابطه میان روش‌های پیشرفته صنعتی و حرکت خودیاری - ناگهان بر ما روشن می‌شود که بسیاری از همان شرایطی که بزرگ‌ترین مخاطرات امروز را به وجود آورده‌اند، راهگشای امکانات شگفت‌انگیز فردا نیز خواهند بود.

موج سوم این امکانات جدید را بر ما آشکار می‌سازد. می‌گویید در میان ویرانی و زوال، اکنون می‌توان شواهد شگفت‌آور تولد و حیات را باز یافت. این امر به وضوح نشان می‌دهد، و فکر می‌کنم بی‌چون و چرا، که تمدن نوین - با داشتن هوش و اندکی شانس - می‌تواند معقول‌تر، حساس‌تر و قابل تحمل‌تر، انسانی‌تر و مردمی‌تر از آنچه باشد که تا کنون شناخته‌ایم.

اگر استدلال اصلی این کتاب درست باشد، دلایل قوی برای خوش‌بینی در درازمدت خواهیم داشت حتی اگر چنین به نظر رسد که سالهای انتقالی که بلافاصله در پیش داریم، پر توفان و بحران‌زا باشند.

طی سالهای اخیر که بر روی موج سوم کار می‌کردم، در سخنرانی‌هایم افراد بارها از من سؤال می‌کردند که این کتاب با کتاب قبلیم شوک آینده^۲، چه تفاوتی دارد. نویسنده و خواننده هرگز از یک کتاب درک واحدی ندارند. من موج سوم را از نظر شکل و موضوع مورد بحث کاملاً با شوک آینده متفاوت می‌بینم. موج سوم بازه

(۱) Pollyannaish: النور پورتر در رمانش به نام «پولیانا» زنی به همین نام را تصویر می‌کند که بی‌اندازه خوش‌بین است و هر چیزی را خوب و زیبا می‌بیند. (م. وبستر اینترناشنال)

2) Future Shock

زمانی وسیع تری از گذشته و آینده را دربر می‌گیرد، بیشتر توصیه‌گر است و معماری متفاوتی دارد. (خواننده تیزهوش درمی‌یابد که ساختار آن بازتابی است از استعاره اصلی اش - برخوردار امواج.)

اگر عمیق‌تر بنگریم تفاوتها بیشتر آشکار می‌شود. شوک آینده در حالی که لزوم ایجاد تحولات معینی را مطرح می‌کند، اما بر مخاطرات فردی و اجتماعی آن نیز تأکید دارد. موج سوم ضمن اشاره به مشکلات انطباق، بر مخاطرات ناشی از عدم تحول سریع در مواردی معین نیز تأکید دارد که همان‌قدر مهم است.

افزون بر آن، در کتاب قبلی هنگامی که درباره «ورود زودرس آینده» می‌نوشتیم سعی نداشتیم جامعه نوپیدای فردا را به طریقی جامع یا منظم توصیف کنیم. کانون تمرکز کتاب شوک آینده، فرایندهای تحول بود نه جهت تحول.

در این کتاب عدسی وارونه گذاشته شده است. در اینجا کانون توجه شتاب نیست بلکه بیشتر جهات و مقصدهائی است که تحول ما را به سوی آن می‌برد. بنابراین یکی به مقدار زیاد بر فرایند و دیگری بر ساختار تأکید دارد. در نتیجه دو کتاب طوری طراحی شده‌اند که مکمل یکدیگر باشند. البته نه به صورت متن اصلی و پی‌آیند، بلکه به عنوان اجزای مکمل یک کل بزرگ‌تر. هر کتاب با دیگری بسیار متفاوت است، با این همه هر یک توضیحی است بر دیگری.

با ترکیبی چنین گسترده، ساده کردن، تعمیم دادن و خلاصه کردن لازم بوده است. (وگرنه نمی‌شد به این همه موضوع و زمینه در یک جلد کتاب پرداخت.) از این رو، شماری از تاریخدانان چه بسا به این تقسیم‌بندی کتاب که تمدن را فقط به سه مرحله تقسیم کرده است، ایراد بگیرند - موج اول: عصر کشاورزی؛ موج دوم: عصر صنعتی؛ و موج سوم که اکنون آغاز شده است.

بدیهی است که تمدن کشاورزی از فرهنگهای گوناگون ترکیب یافته و نظام صنعتی خود در واقع مراحل متوالی توسعه را پشت سر گذاشته است. بی‌شک، می‌توان گذشته (و آینده) را به ۱۲ یا ۳۸ یا ۱۵۷ مرحله تقسیم کرد. اما با این کار بخشهای اصلی را در انبوهی از پاره‌بخشها گم خواهیم کرد. یا برای پرداختن به چنین حوزه وسیعی، به جای یک کتاب به کتابخانه‌ای کامل نیاز خواهیم داشت. برای منظور ما این تقسیم‌بندی، ساده‌تر و مفیدتر در عین حال فاقد ظرافت خواهد بود.

وسعت موضوعی این کتاب ضرورت استفاده از میان‌برهای دیگر را نیز مطرح ساخت. گاه به گاه خود تمدن را مخاطب قرار داده و اشاره کرده‌ام که تمدن موج اول یا تمدن موج دوم این یا آن را «انجام داد». البته من و خوانندگان خوب می‌دانیم که تمدن قادر به انجام کاری نیست؛ بلکه این مردمند که کاری را انجام می‌دهند. اما نسبت دادن این یا آن کار به تمدن، اینجا و آنجا، باعث صرفه‌جویی در وقت و انرژی شده است.

در عین حال، خوانندگان هوشمند توجه دارند که هیچ‌کس - اعم از تاریخ‌نگار یا آینده‌نگر، برنامه‌ریز، منجم یا کشیش - از آینده «خبر ندارد» و یا نمی‌تواند «خبر داشته باشد»، وقتی می‌گویم چیزی اتفاق «خواهد افتاد»، فرض من بر این است که خواننده حدودی را برای عدم اطمینان در نظر می‌گیرد. وگرنه تردیدهای غیر ضروری بسیاری بر کتاب تحمیل می‌شد. پیش‌بینی اجتماعی حتی اگر بر داده‌های کامپیوتری متکی باشد، هرگز از داوریه‌های ارزشی به دور نبوده و یا به طور کامل نمی‌تواند علمی باشد. موج سوم نه پیش‌بینی عینی است و نه ادعا دارد که به طریقی علمی قابل اثبات است.

با این همه بازگو کردن این واقعیتها به این معنی نیست که اندیشه‌های عنوان شده در این کتاب فرضی یا نامنظم اند. در واقع، همان‌طور که در فصول بعد نشان خواهیم داد، این کتاب بر پایه شواهد بی‌شمار و آنچه می‌توان مدل یا انگاره نیمه منظم تمدن نامید، و بر اساس روابطمان با این مدل بنا نهاده شده است.

این کتاب تمدن صنعتی رو به مرگ را در قالب «سپهر فنی»^۲، «سپهر اجتماعی»^۳، «سپهر اطلاعاتی»^۴، و «سپهر قدرت»^۵ توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه هر یک از آنها در جهان امروز دستخوش تحول انقلابی شده‌اند. وانگهی، کتاب سعی دارد روابط این اجزاء را با یکدیگر و نیز روابط آنها را با «سپهر زیستی»^۶ و «سپهر روانی»^۷ نشان دهد - یعنی ساختاری از روابط درونی و شخصی که از طریق

1) Model

2) techno - sphere

3) socio - sphere

4) info - sphere

5) power - sphere

6) bio - sphere

7) psycho - sphere

آنان تغییرات جهان خارج بر زندگی خصوصی ما اثر می‌گذارد. موج سوم اعتقاد دارد که هر تمدنی از فرایندها و اصولی معین استفاده می‌کند و برای تبیین واقعیت و توجیه هستی خود «ابر-ایدئولوژی»^۱ خود را پدید می‌آورد.

وقتی پی بردیم چگونه این اجزاء و فرایندها و اصول به یکدیگر پیوسته‌اند و چگونه تحت تأثیر جریانهای نیرومند تحول، یکدیگر را دگرگون می‌کنند، موج عظیم تحولی را که زندگی همه ما را آشفته کرده است، بهتر درک خواهیم کرد.

استعاره بزرگ این کتاب - همان‌طور که تا کنون باید روشن شده باشد - برخورد امواج تحول است. این تصویرپردازی نو و بدیع نیست، نوربرت الیاس^۲ در کتابش به نام فرایند متمدن شدن^۳ به موجی از انسجام پیشرونده طی قرون متمادی اشاره می‌کند. در سال ۱۸۳۷ نویسنده‌ای، پدیده اسکان در غرب امریکا را تحت عنوان «امواج» متوالی توصیف کرد - یعنی در ابتدا پیشگامان در آنجا سکونت گزیدند، سپس کشاورزان و در آخر تجارت‌پیشگان که موج سوم مهاجرت را تشکیل می‌دادند. فردریک جکسون ترنر^۴ در سال ۱۸۹۳ نیز از همین تمثیل استفاده می‌کند و آن را در رساله کلاسیک خود با عنوان اهمیت پیشگامان در تاریخ امریکا^۵ به کار می‌برد. بنابراین استعاره موج تازگی ندارد، بلکه به کار بردن آن در توصیف تحول فرهنگی اخیر است که برای نخستین بار انجام می‌شود.

این استعاره در این کتاب بسیار کارایی دارد. ایده موج نه تنها وسیله‌ای است برای سازمان دادن به اطلاعات بسیار پراکنده، بلکه به ماکمک می‌کند تا زیر سطح برخورد تحول را ببینیم. با به کار بردن استعاره موج آنچه گیج‌کننده و مبهم می‌نمود، روشن می‌شود. و در پرتو آن نور خیره‌کننده، همه چیز آشنا و قابل فهم به نظر می‌آید.

وقتی شروع کردم به تفکر در قالب امواج تحول - امواجی که با یکدیگر برخورد

1) super - ideology

2) Norbert Elias

3) *Civilizing Process*

4) Frederick Jackson Turner

5) *The Significance of Frontiers in American History*

می‌کنند، با هم می‌آمیزند و در محیط ما تنش و تعارض و تحول ایجاد می‌کنند - به ناگهان برداشتم از خود تغییر دگرگون شد. با چنین نگاهی می‌توان در هر زمینه‌ای از آموزش و بهداشت تا تکنولوژی، از زندگی خصوصی تا سیاست، نوآوریهای نمایشی یا تحولاتی را که صرفاً زائده‌ای از گذشته صنعتی محسوب می‌شوند، از نوآوریهای واقعاً انقلابی تشخیص داد.

حتی بهترین استعاره‌ها هم به هر حال تنها جزئی از واقعیت را بیان می‌کنند. هیچ استعاره‌ای همه‌ی داستان را به طور کامل بازگو نمی‌کند. بنابراین هیچ بینشی نسبت به حال - چه رسد به آینده - نمی‌تواند کامل یا قطعی باشد. روزگاری که مثل بسیاری از جوانان همسن خود در اواخر دوران نوجوانی مارکسیست بودم - حالا بیش از ربع قرن از آن گذشته است - فکر می‌کردم به همه‌ی پاسخها دست یافته‌ام. طولی نکشید تا فهمیدم «پاسخهای» من غرض‌آلود و یک بعدی و کهنه بودند. بعد به این نتیجه رسیدم که طرح پرسش صحیح معمولاً مهم‌تر از پاسخ صحیح به پرسش غلط است.

امیدم این است که موج سوم با ارائه‌ی پاسخها، پرسشهای جدید بسیاری را نیز مطرح سازد.

اعتراف به اینکه هیچ دانشی کامل و هیچ استعاره‌ای جامع نیست، خود نشانه‌ی کمال انسانی است. این امر تعصب را درمان می‌کند. به مخالفان امکان می‌دهد تا به بخشی از حقیقت دست یابند، و به شخص این موهبت را می‌بخشد که به خطای خود پی ببرد. امکان خطا، به ویژه در ترکیبی چنین وسیع از داده‌ها، وجود دارد. همان‌طور که منقد جورج استاینر^۱ نوشته است، «طرح پرسشهای بزرگ خطر به دست آوردن پاسخهای غلط را به همراه دارد، و پرسش نکردن، ادراک را محدود می‌سازد.»

در دوران تحولات انفجارآمیز - که زندگیهای خصوصی از هم پاشیده، نظم اجتماعی موجود به هم ریخته، و شیوه‌ی شگفت‌آور جدیدی از زندگی در افق ظاهر شده - طرح پرسشهای وسیع درباره‌ی آینده تنها به خاطر ارضای کنجکاوی روشنفکرانه نیست، بلکه بقای نسل بشر در گرو آن است.

1) George Steiner

چه بدانیم و چه ندانیم، اکثر ما هم اکنون یا در مقابل تمدن نوین موضع گرفته ایم و یا در ساختن آن مشارکت جسته ایم. در هر دو حال امیدوارم موج سوم همه ما را در انتخاب راهمان یاری دهد.

برخورد امواج

فصل اول

منازعه بزرگ

در عصری که زندگی می‌کنیم تمدنی نوین در حال تکوین است، و انسانهای بی‌بصیرت در همه‌جا سعی دارند آن را سرکوب کنند. این تمدن با خود شکل‌های جدید خانواده، کار و عشق ورزیدن و زندگی، نظام جدید اقتصادی، تعارض‌های جدید سیاسی، و مهم‌تر از همه آگاهی دگرگون‌یافته‌ای را به همراه خواهد آورد. عناصر این تمدن نوین امروزه وجود دارند. میلیون‌ها افراد هم‌کنون زندگی‌شان را با نوای فردا هم‌آهنگ کرده‌اند. دیگران وحشت‌زده از آینده، نومیدانه و عبث به گذشته پناه برده‌اند و سعی دارند دنیای رو به مرگی را که به آنها حیات بخشیده است، از نو زنده کنند.

طبیعه این تمدن نوین تنها واقعیت تکان‌دهنده دوران ماست. این رخداد اصلی است، کلید درک وقایع سالهایی است که در پیش داریم. رخدادی است به عمق رخداد موج اول تحول که ده هزار سال قبل با اختراع کشاورزی به راه افتاد،^۱ یا موج دوم تحول تکان‌دهنده‌ای که حاصل انقلاب صنعتی بود. ما فرزندان دگر‌دییسی بعدی، یعنی موج سوم هستیم. به سختی می‌توان کلماتی یافت که بتواند قدرت کامل و وسعت عمل این تحول خارق‌العاده را توصیف کند. عده‌ای از ظهور «عصر فضا»، «عصر اطلاعات»، «عصر الکترونیک» یا «دهکده جهانی» سخن می‌گویند. زیگنیف برژینسکی^۲

(۱) درباره تاریخچه کشاورزی، مراجعه کنید به [۱۰۳] صفحه ۱۸.

2) Zbigniew Brzezinski

گفته است که با «عصر فنی - الکترونیک» مواجه هستیم. دانیل بل^۱ جامعه‌شناس ظهور «جامعه فرا - صنعتی» را بشارت می‌دهد. آینده‌نگران شوروی از «انقلاب علمی - فنی» (STR) سخن می‌گویند.^۲ خود من نیز دربارهٔ جامعه «مابعد صنعتی» آینده بسیار نوشته‌ام.^۳ با وجود این هیچ‌یک از این واژه‌ها از جمله واژه‌ای که من به کار برده‌ام گویا نیستند.

بعضی از این مفاهیم، با تمرکز بر یک عامل نه تنها درک ما را از موضوع وسعت نمی‌بخشند، بلکه آن را محدود می‌سازند. بقیه نیز پویایی لازم را ندارند و این استنباط را به دست می‌دهند که تمدن نوین به آرامی و بدون هیچ‌گونه تعارض یا تنش می‌تواند بر جامعه مسلط شود. هیچ‌یک از این مفاهیم حتی بخش کوچکی از نیرو و حوزهٔ عمل و پویایی تحولی را که به سوی ما هجوم آورده، یا تعارضهایی را که به دنبال دارد، نمی‌تواند توصیف کند.

بشریت با جهشی کوانتومی و با عمیق‌ترین خیزش اجتماعی و خلاقانه‌ترین نوسازی که جامعه تا کنون به خود دیده، مواجه است. ما طرح تمدنی شگفت‌انگیز و نوین را می‌افکنیم که دربارهٔ آن شناخت روشنی نداریم. این معنای موج سوم است. تا کنون نژاد بشری دو موج عظیم تحول را پشت سر گذاشته که هر یک در سطحی وسیع فرهنگها و تمدنهای پیشین خود را محو کرده و شیوه‌هایی از زندگی را که بر پیشینیان غیرقابل تصور بود، جایگزین آن ساخته است. موج اول تمدن، یعنی انقلاب کشاورزی هزاران سال طول کشید تا مأموریت خود را به پایان رساند. موج دوم، یعنی پیدایش تمدن صنعتی، ۳۰۰ سال به طول انجامید. امروز حرکت تاریخ شتاب بیشتری گرفته است و گویی موج سوم با سرعت زیاد بستر تاریخ را درمی‌نوردد تا طی چند دهه به کمال خود برسد. ما انسانها، که همگی در این لحظهٔ سرنوشت‌ساز به طور اتفاقی ساکن این سیاره هستیم، تمام آثار موج سوم را در دوران حیات خود احساس خواهیم کرد.

1) Daniel Bell

۲) دربارهٔ این واژه‌های مختلف به [۲۰۰] و [۱۹۸] مراجعه کنید. بل، واژه «فرا - صنعتی» را در نوشته‌های یک نویسندهٔ انگلیسی به نام Arthur J. Penty در ۱۹۱۷ ردیابی کرده است. دربارهٔ واژه‌شناسی مارکسیستی مراجعه کنید به [۲۱۱].

۳) مراجعه کنید به [۵۰۲] و [۱۵۰].

موج سوم با از هم گسستن خانواده‌هایمان، متزلزل ساختن اقتصادمان، فلج کردن سیستم‌های سیاسی‌مان، و فرو پاشاندن نظام‌های ارزشی‌مان بر زندگی همه ما اثر خواهد گذاشت. این موج تمام روابط کهنه و فرسوده قدرت، مزایا و حقوق ویژه نخبگان در خطر گرفتار آمده امروز را مورد تهدید قرار می‌دهد. و در عین حال زمینه‌هایی را برای جنگ قدرت فردا فراهم می‌آورد.

بسیاری از عناصر این تمدن در حال تکوین با تمدن صنعتی در تعارض است. این تمدن در عین حال که به مقدار زیاد فنی است، ضد صنعت نیز هست.

موج سوم با خود شیوه نوینی از زندگی را می‌آورد که بر منابع انرژی متنوع و احیاء‌پذیر؛ بر روش‌های تولیدی که تولید انبوه کارخانه‌ها را منسوخ می‌کند؛ بر خانواده‌های جدید غیر هسته‌ای؛ بر نهادی تازه که می‌توان آن را «کلبه الکترونیک» نامید؛ و بر مدارس و شرکتها و کسب و کارهای کاملاً تحول‌یافته آینده، بنیان نهاده شده است. تمدن در حال ظهور قواعدی جدید برای رفتار ما وضع می‌کند و ما را به حوزه‌ای فراتر از همسان‌سازی، همزمان‌سازی، تمرکز و تراکم انرژی و پول و قدرت می‌کشاند.

این تمدن نوین در همان حال که نظام کهنه را به مبارزه می‌خواند، نظام اداری را هم واژگون می‌سازد، قدرت دولت ملی را به تحلیل می‌برد و باعث به وجود آمدن اقتصادهای نیمه خودمختار در جهان فرا - امپریالیست می‌شود. این تمدن به حکومت‌هایی ساده‌تر، کاراتر و دموکراتیک‌تر از آنچه ما امروز می‌شناسیم، نیاز دارد. تمدنی است با جهان‌بینی خاص خود و برخورد خاصی با زمان، فضا، منطق و علیت. مهم‌تر از همه، همان‌طور که خواهیم دید، تمدن موج سوم شکاف تاریخی میان تولیدکننده و مصرف‌کننده را پر می‌کند و نظام اقتصادی «تولید برای مصرف شخصی» آینده را به وجود می‌آورد. به همین دلیل، با قدری هوشمندی، می‌توان آن را به نخستین تمدن واقعاً انسانی تاریخ بشر تبدیل کرد.

فرض انقلابی

امروز دو تصویر به ظاهر متضاد از آینده در بین توده مردم رواج دارد. بسیاری از افراد در حدی که به خود زحمت فکر کردن به آینده را می‌دهند، تصور می‌کنند دنیایی که می‌شناسند تا ابد ادامه می‌یابد. برای آنان تصور شیوه واقعاً متفاوتی برای

زندگی خود، یا تمدنی کاملاً جدید دشوار است. البته آنها به خوبی می‌دانند که اشیاء و امور در تغییرند. اما خیال می‌کنند که تغییر و تحولات کنونی از کنارشان به آرامی خواهد گذشت و هیچ چیز نخواهد توانست چارچوب اقتصادی و ساختار سیاسی جامعه را مورد تهدید قرار دهد. با اطمینان انتظار دارند که آینده تداوم حال باشد.

این تفکر خطی، شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. در یک سطح، فرضی آزمایش نشده است که معمولاً بنیان تصمیم‌گیری بازرگانان، معلمان، والدین و سیاستمداران را تشکیل می‌دهد. و در سطحی پیشرفته‌تر، زیر پوششی از آمارها و داده‌های کامپیوتری و اصطلاحات خاص آینده‌نگری ارائه می‌شود. هر دو اینها منظری از جهان آینده را که اساساً «کم و بیش مانند گذشته» است ترسیم می‌کنند. یعنی دنیای آینده همان دنیای صنعتی «موج دومی» است که در سطحی وسیع تر کره زمین را در بر خواهد گرفت.

رخدادهای اخیر این تصویر اطمینان‌بخش از آینده را در هم ریخته است. بحران پشت بحران عناوین روزنامه‌ها را به خود اختصاص می‌دهد - ایران به انفجار درآمد؛ مائو از مقام خدایی سقوط کرد؛ قیمت نفت سر به آسمان کشید و تورم از کنترل خارج شد؛ تروریسم گسترش یافت و به نظر می‌رسد دولتها قادر به مهار کردن آن نیستند. در همان حال تصویری غم‌افزا و تاریک از آینده در میان مردم اشاعه یافته است. شمار زیادی از مردم که مدام اخبار بد، فیلم‌های فاجعه‌آمیز، داستانهای انجیل درباره روز قیامت و سناریوهای کابوس‌زایی با نام افراد نام‌آور به آنها خورانده می‌شود، ظاهراً به این نتیجه رسیده‌اند که جامعه فردا را نمی‌شود ادامه جامعه امروز دانست، زیرا اصلاً آینده‌ای وجود ندارد. برای آنان تا وقوع آرماگدون (حارمجدون)^۱ فقط چند دقیقه مانده است. کره زمین به سرعت به سوی تحولی فاجعه‌آمیز در حرکت است.

این دو برداشت از آینده به ظاهر با یکدیگر متفاوتند. اما هر دو آثار روانی و سیاسی مشابهی بر جای خواهند گذارد. چراکه هر دو در نهایت نیروی تخیل و اراده را فلج خواهند کرد.

۱) Armageddon: صحنه‌ای است از نبرد نهایی بین نیروهای شر و خیر که در انجیل مکاشفه یوحنا ۱۶: ۱۶-۱۴، آمده است. (م.)

اگر جامعه فردا فقط رونوشت بزرگ شده سینه‌رامای جامعه امروز باشد، دیگر چه نیازی است که ما خود را برای آن آماده سازیم؟ از سوی دیگر نظریه دوم بر این فرض استوار است که جامعه طی حیات ما به طرزى اجتناب‌ناپذیر به سوی نابودی خود در حرکت است و از عهده ماکاری ساخته نیست. به سخنی کوتاه، هر دو این نگرشها نوعی خلوت‌گزینی و انفعال ایجاد خواهند کرد و ما را در بی‌حرکتی نگاه می‌دارند.

برای درک آنچه بر ما اتفاق می‌افتد، محدود به انتخاب میان این دو شیوه تفکر ساده‌لوحانه آرما‌گدون و «کم و بیش مانند گذشته» نیستیم. شیوه‌های روشن‌گر و سازنده‌تری برای اندیشیدن درباره آینده وجود دارد: شیوه‌هایی که ما را برای آینده آماده می‌سازد و از آن مهم‌تر، ما را در تغییر وضع کنونی یاری می‌دهد.

این کتاب بر آنچه که من «فرض انقلابی» نامیده‌ام، بنا نهاده شده است: فرض بر این است که در دهه‌های آینده حتی اگر با جنبشها، شورشها و شاید خشونت گسترده همراه باشد، باز ما خود را به طور کامل به نابودی نخواهیم کشاند. فرض بر این است که تحولات تکان‌دهنده‌ای که اکنون تجربه می‌کنیم پر هرج و مرج و تصادفی نیستند، بلکه در واقع الگویی مشخص و روشن و متمایز دارند. بیش از همه فرض بر این است که این تحولات تراکم‌پذیرند و در نهایت به تحولی عظیم در شیوه زندگی، کار، تفریح و تفکر منتهی می‌شوند و سرانجام اینکه آینده‌ای مطلوب و معقول امکان‌پذیر است. به طور خلاصه، آنچه در اینجا مطرح می‌شود با این فرض آغاز می‌گردد که حوادث کنونی چیزی نیست مگر یک انقلاب جهانی و یک جهش کوانتومی در تاریخ.

به بیانی دیگر، این کتاب بر این فرض مبتنی است که ما آخرین نسلی هستیم از یک تمدن کهن و اولین نسل از یک تمدن نوین و بسیاری از سرگشتگیها، دلواپسیها و سرگردانیهای شخصی‌مان به طور مستقیم ناشی از تعارضی است که در درون ما و در درون نهادهای سیاسی‌مان و میان تمدن رو به مرگ موج دوم و تمدن رو به تکوین «موج سوم» که رعدآسا می‌آید تا جای خود را باز کند، جریان دارد.

آن‌گاه که سرانجام به درک این واقعیت دست یافتیم، بسیاری از رخدادهای بی‌معنا ناگهان قابل فهم می‌شوند. الگوهای گسترده تغییر و تحول به روشنی شکل

می‌گیرند. حرکت برای بقا از نو ممکن و حتی لازم می‌شود. به اختصار، فرض انقلابی شعور و اراده‌ ما را آزاد می‌سازد.

موج پیشرو

اذعان به اینکه تحولاتی که با آن مواجه هستیم انقلابی خواهند بود، کافی نیست. پیش از اینکه بتوانیم آنها را مهار و هدایت کنیم، به شیوه‌ای تازه برای شناخت و تجزیه و تحلیل آنها نیاز داریم. بدون این شناخت به طور قطع گمراه خواهیم شد.

رهیافت جدیدی وجود دارد که می‌توان آن را تجزیه و تحلیل اجتماعی «موج پیشگام» نامید. این رهیافت، به تاریخ به صورت توالی امواج خروشان تحول می‌نگرد و این سؤال را مطرح می‌کند که هر یک از این امواج پیشرو ما را به کجا می‌کشانند. و توجه ما را نه‌چندان به پیوستگیهای تاریخ (که از اهمیت خاصی برخوردارند) بلکه به ناپیوستگیهای آن، یعنی نوآوریها و گسستها، معطوف می‌دارد. این روش الگوهای مهم تحول را به محض پدیدار شدن شناسایی می‌کند. تا بتوان بر آنها تأثیر گذاشت.

رهیافت فوق با این اندیشه ساده آغاز می‌شود که پیدایش کشاورزی نخستین نقطه عطف در توسعه اجتماعی انسان، و انقلاب صنعتی دومین پیشرفت بزرگ بوده است و به هر یک از این دو نه به عنوان رخدادی مجزا و یکباره، بلکه به صورت جریانی پیوسته و به صورت موجی از تحول که با سرعت معینی در حرکت است می‌نگرد.

قبل از موج اول تحول، بسیاری از افراد بشر در گروههای کوچک و بیشتر مهاجر می‌زیستند که از راه جمع‌آوری آذوقه، ماهیگیری، شکار و گله‌داری زندگی می‌کردند.^۱ در نقطه‌ای از تاریخ، ده هزار سال پیش، انقلاب کشاورزی آغاز شد و با گسترش روستاها، اسکان جمعیتها و ایجاد زمینهای زراعتی و شیوه جدید زندگی جای خود را روی کره زمین باز کرد.

در پایان قرن هفدهم هنوز موج اول تحول فرو ننشسته بود که انقلاب صنعتی همه اروپا را فراگرفت و دومین موج بزرگ تحول جهانی را به راه انداخت. این

(۱) مراجعه کنید به [۹۵] و [۷۴].

فرایند جدید، یعنی صنعتی شدن، با سرعت بیشتری کشورها و قاره‌ها را در بر گرفت. بدین ترتیب دو جریان مجزا و متمایز تحول به طور همزمان و با سرعتهای متفاوت کره زمین را در بر گرفتند.

امروزه موج اول در واقع به طور کامل فرو ننشسته است. شماری از جوامع قبیله‌ای کوچک، برای مثال در امریکای جنوبی یا بومیان گینه جدید، هنوز در مرحله کشاورزی باقی مانده‌اند. اما بخش مهم نیروهای این موج به تحلیل رفته است. در دوران معاصر، موج دوم در اروپا، امریکای شمالی و بسیاری دیگر از نقاط جهان طی چند قرن، زندگی بشر را دگرگون ساخت و همچنان به پیشروی خود ادامه می‌دهد، به طوری که تا کنون بسیاری از کشورهایی که در اصل کشاورزی بوده‌اند، تلاش می‌کنند تا کارخانه‌های ذوب فلز، خودروسازی، نساجی، راه آهن و کارخانه‌های مواد غذایی تأسیس کنند. هنوز نیروی محرکه نظام صنعتی به خوبی احساس می‌شود. موج دوم هنوز تمام نیرویش را مصرف نکرده است.

اما با آنکه این فرایند ادامه دارد، فرایندی دیگر و حتی مهم‌تر آغاز شده است. هرچند اوج روند صنعتی شدن در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم بود، اما موج سوم که درباره آن شناخت اندکی حاصل شده است، نیز سراسر گیتی را فرا گرفته و هر آنچه را که در سر راه خود می‌یابد، متحول خواهد کرد.

در نتیجه، بسیاری از کشورها آثار هر دو و حتی هر سه موج را به طور همزمان تجربه می‌کنند؛ امواجی که کاملاً متفاوتند و با سرعتهای گوناگون و با نیروهای مختلفی که به دنبال دارند، در حرکتند.

در این کتاب، ما زمان آغاز موج اول را در حدود هشت هزار سال قبل از میلاد می‌دانیم که تا حدود ۱۷۵۰-۱۶۵۰ بلامنازع یک‌ه‌تاز میدان بود. از این زمان به بعد موج اول نیروی تحرک خود را از دست داد و موج دوم عنان اختیار را به دست گرفت. تمدن صنعتی، که حاصل این موج بود بر عرصه گیتی مسلط شد تا آنکه آن نیز به اوج خود رسید. این آخرین نقطه عطف تاریخی، در ایالات متحد آمریکا در دهه قبل از ۱۹۵۵ اتفاق افتاد. دهه‌ای که برای اولین بار شاهد فزونی تعداد کارمندان و متخصصان بر کارگران بود. این همان دهه‌ای بود که کامپیوتر، مسافرت تجاری با جت و قرصهای ضد حاملگی و بسیاری اختراعات دیگر در همه جا گسترش یافت. در این دهه بود که موج سوم در امریکا بسیج نیروهایش را آغاز کرد. از آن پس بود که این

موج با تفاوت زمانی کمی به بسیاری از کشورهای صنعتی، از جمله انگلستان، فرانسه، سوئد، آلمان، شوروی و ژاپن راه یافت. امروزه برخورد بین موج سوم و نظام اقتصادی و نهادهای منسوخ و متحجر موج دوم همه کشورهای صنعتی پیشرفته را دچار آشفتگی کرده است.

با درک این نکته، راز بسیاری از تعارضهای اجتماعی و سیاسی جهان کنونی بر ما آشکار می‌شود.

موجهای آینده

زمانی که موجی واحد در کشوری معین مسلط می‌شود، الگوی توسعه آینده به راحتی قابل درک می‌شود. نویسندگان و هنرمندان، روزنامه‌نگاران و غیره «موج آینده» را کشف می‌کنند. بدین علت بود که در قرن ۱۹ اروپا، بسیاری از متفکران و رهبران کسب‌وکار، سیاستمداران و مردم عادی تصویری روشن و در اصل صحیح درباره آینده داشتند. آنها احساس کرده بودند که تاریخ به سوی پیروزی نهایی نظام صنعتی بر کشاورزی غیر مکانیزه در حرکت است. آنان با صحتی قابل توجه بسیاری از تحولاتی را که موج دوم با خود آورد پیش‌بینی کرده بودند: تکنولوژیهای قدرتمندتر، شهرهای بزرگ، حمل و نقل سریع‌تر، آموزش و پرورش همگانی و امثال آن.

این روشنی منظر آثار سیاسی مستقیمی به همراه داشت. احزاب و جنبشهای سیاسی توانستند درباره آینده سه موضع مشخص بگیرند. کسانی که در نظام کشاورزی ماقبل صنعت منافی داشتند، در برابر تهاجم صنعت و در برابر «مؤسسات تجاری غول‌پیکر»، «رؤسای اتحادیه‌ها» و «شهرهای گناه‌آلود» مبارزهای واپسگرا را سازمان دادند. کارگران و مدیران برای کنترل اهرمهای اصلی جامعه صنعتی در حال ظهور تلاش سختی را آغاز کردند. اقلیتهای قومی و نژادی خواستار حقوق مساوی و دارا بودن نقشی وسیع‌تر در جهان صنعتی و دسترسی به مشاغل و موقعیتهای یکسان، مسکن در شهر، دستمزدهای بهتر، آموزش و پرورش همگانی و غیره شدند.

این دیدگاه صنعتی به آینده، آثار روانی مهمی نیز به همراه داشت. از این پس مردم به خود حق می‌دادند که مخالفت کنند و برای احقاق حق خود دست به مبارزه‌ای

شدید و حتی گاهی خونین بزنند. اینک تناوب رکود و شکوفایی اقتصادی زندگی آنها را آشفته می‌ساخت. با این همه این تصویر مشترک از آینده صنعتی، در مجموع، حدود و اختیارات افراد را معین می‌کرد. و به آنها نه تنها این احساس را می‌داد که در حال حاضر کی هستند یا در گذشته چه بوده‌اند، بلکه به آنها تا حدی نشان می‌داد که در آینده چه خواهند شد. حتی در اوج تحول اجتماعی، این دید مشترک به آنها کمی ثبات و خود آگاهی می‌داد.

اما، هرگاه جامعه‌ای با دو یا سه موج غول‌آسای تحول به طور همزمان مواجه شود که هیچ‌کدام هم به طور کامل مسلط نشده باشند، تصویر آینده مغشوش شده و در هم می‌ریزد. طبیعی است در این حال فهم و درک تحولات و تعارضهایی که به دنبال دارد بسیار دشوار می‌شود. برخورد امواج پیشگام و این سه تحول، اقیانوسی متلاطم و پر از جریانهای مخالف و در هم پیچیده و گردابهایی بزرگ که جریانهای مهم‌تر و عمیق‌تر تاریخی را در اعماق خود پنهان دارد، به وجود می‌آورد.

در ایالات متحد، امروزه نظیر بسیاری ممالک دیگر، برخورد امواج دوم و سوم تنشهای اجتماعی و تعارضهای خطرناکی ایجاد کرده و موجهای پیشگام سیاسی عجیب و غریبی به راه انداخته است که گروه‌بندیهای معمول طبقه و نژاد، جنسیت یا حزب را به هم ریخته است. این برخورد بازار آشفته‌ای از واژگان مرسوم سیاسی به وجود آورده، به طوری که تمایز میان مترقی و مرتجع، دوست و دشمن دشوار شده و همه ائتلافها و ضدیت‌های قدیمی به هم ریخته است. اتحادیه‌ها و کارفرمایان به رغم اختلافاتشان، در جنگ با طرفداران حفظ محیط زیست متحد شده‌اند و سیاهپوستان و یهودیان با وجود اتحاد و اشتراک عقیده در مبارزه علیه تبعیض نژادی، با یکدیگر خصمانه درگیر شده‌اند.

در بسیاری کشورها، کارگران که در گذشته از سیاست‌هایی «مترقی» مانند توزیع مجدد درآمد بهره‌مند بوده‌اند، اکنون اغلب در زمینه‌هایی چون حقوق زنان، قوانین خانواده، مهاجرت، تعرفه‌های گمرکی یا ناحیه‌گرایی مواضع «ارتجاعی» می‌گیرند. «چپ» سنتی غالباً طرفدار تمرکز و به شدت ملی‌گرا و مخالف نهضت حفظ محیط زیست شده است.

در همان حال ما سیاستمدارانی از والرئ ژیسکاردستن تا جیمی کارتر یا جری براون را می‌بینیم که در قبال مسائل اقتصادی از نگرشهای محافظه‌کارانه و نسبت

به هنر، اخلاق جنسی، حقوق زنان یا حفظ محیط زیست از مواضع «آزادیخواهانه» حمایت می‌کنند. تعجبی ندارد اگر می‌بینیم مردم دچار پریشان‌فکری شده و از تلاش در جهت معنا بخشیدن به دنیایی که در آن زندگی می‌کنند دست برداشته‌اند.

در عین حال، رسانه‌ها، بی‌وقفه و پی در پی نوآوریها، واژگونیها، حوادث عجیب و غریب، کشتار، آدم‌رباییها، پرتاب موشک فضایی، سقوط دولتها، یورش تکاوران و جنجالهایی را که ظاهراً هیچ ارتباطی با هم ندارند، گزارش می‌کنند. از هم‌پاشیدگی ظاهری زندگی سیاسی، خود را در چند پارگی شخصیت انسان نیز منعکس کرده است. روانپزشکان و رهبران کیشها و هندوئیسم از بازار گرمی برخوردارند. مردم بی‌هدف که در انتخاب از میان روشهای درمانی گوناگون سرگردان مانده‌اند، خود را در دامان آیینهای مختلف مذهبی یا جادوگری رها می‌سازند و یا به انزوای بیمارگونه خود پناه می‌برند. آنان چنین مجاب شده‌اند که واقعیت چیزی است پوچ، احمقانه و بی‌معنا. زندگی در واقع از جهاتی ممکن است عبث و پوچ باشد، اما به سختی می‌توان ثابت کرد که هیچ الگویی در رخدادهای کنونی وجود ندارد. در واقع نظمی بسیار مشخص در پس آن نهفته است که به محض اینکه توانستیم تحولات «موج سوم» را از تحولات از نفس افتاده موج دوم تمیز دهیم، خود را نمایان می‌سازد.

درک تعارضهایی که از برخورد این امواج پیشگام به وجود آمده است، نه تنها تصویری روشن از راههای گوناگونی که در برابرمان داریم ارائه می‌دهد، بلکه خود نوعی رادیوگرافی است از نیروهای اجتماعی و سیاسی که بر زندگی ما اثر می‌گذارند. این امر، همچنین، به ما بصیرتی می‌دهد درباره نقش خودمان در تاریخ. زیرا هر یک از ما، هر قدر هم بی‌اهمیت و ناچیز به نظر می‌آییم، باز جزء زنده‌ای از تاریخ را تشکیل می‌دهیم.

جریانهای متفاوتی که این امواج تحول را به وجود آورده‌اند در کار، زندگی خانوادگی، نگرشهای جنسی و اعتقادات اخلاقی و شخصی مان بازتاب یافته‌اند. و نیز خود را در شیوه زندگی و چگونگی شرکت در انتخابات نشان می‌دهند. آگاهانه یا ناآگاهانه، چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیتهای سیاسی، بسیاری از ما که در کشورهای غنی زندگی می‌کنیم، یا متعلق به موج دوم هستیم و محکوم به حمایت از

نظام رو به مرگ آن، یا به «موج سوم» تعلق داریم و در حال ساختن فردایی به کلی متفاوت، و یا معجونی گیج و مبهوت و خویشتن باخته از هر دو هستیم.

دلالتان طلا و سوءقصد های سیاسی

تعارض میان گروه‌های حافظ منافع موج دوم و سوم در واقع اساسی‌ترین تنش سیاسی است که سرتاسر جامعه امروز را فرا گرفته است. به رغم آنچه احزاب کنونی و نامزدهای ریاست جمهوری‌شان (در امریکا) موعظه می‌کنند مبارزه میان آنان چیزی نیست جز چانه زدن بر سر تحصیل بیشترین امتیازها از آنچه که هنوز در نظام صنعتی رو به زوال باقیمانده است. به بیانی دیگر، آنها برای از دست هم قاپیدن چند صندلی در عرشه کشتی غول‌پیکری با هم دعوا دارند که در حال غرق شدن است.

سؤال اساسی‌تر سیاسی همان‌طور که خواهیم دید، این نیست که چه کسی آخرین روزهای جامعه صنعتی را در اختیار دارد، بلکه این است که چه کسی تمدن جدیدی را که به سرعت خود را جایگزین تمدن صنعتی می‌کند شکل می‌دهد. حال که کشمکش‌های سیاسی همه نیرو و توجه ما را به خود معطوف کرده است، نزاعی عمیق‌تر در ورای آن در جریان است. در یک سو، طرفداران نظام صنعتی قرار دارند و در سوی دیگر میلیون‌ها نفر از افرادی که روز به روز هم تعدادشان بیشتر می‌شود و درک کرده‌اند که فوری‌ترین مسائل جهان - از قبیل غذا، انرژی، کنترل تسلیحات، ازدیاد جمعیت، نفت، منابع طبیعی، محیط زیست، آلودگی هوا، مسائل سالخوردگان، از دست رفتن قوام جامعه شهری، نیاز به کار مولد، و سودمند - را نمی‌توان در چارچوب نظام صنعتی حل کرد.

این تعارض، «منازعه بزرگ» فردا است.

این رویارویی میان گروه‌های دارنده منافع مستقر در «موج دوم» و طرفداران موج سوم، هم‌اکنون مانند جریانی الکتریکی با بار منفی و مثبت در زندگی سیاسی همه کشورهای جهان دارد. حتی در ممالک غیر صنعتی جهان، تمام عرصه‌های قدیمی مبارزه، با ورود موج سوم به ناگزیر تغییر می‌یابد. نزاع قدیمی صاحبان منافع کشاورزی و اغلب فئودالها با سرآمدان بخش صنعتی، اعم از سرمایه‌دار یا سوسیالیست، با توجه به مشکلات و بن‌بست‌هایی که صنعت ایجاد کرده است، ابعاد تازه‌ای می‌یابد. و این پرسش مطرح می‌شود: اینک که تمدن موج سوم پدیدار

می شود، آیا صنعتی شدن سریع به معنای آزادی از قید استعمار جدید و رهایی از فقر است، یا در حقیقت وسیله‌ای است برای وابستگی دائمی؟

در چنین زمینه‌ی وسیعی است که عنوان این کتاب برای ما معنا می‌یابد، و ما را قادر می‌سازد تا طبق علاقه خود به انتخاب بپردازیم و برای مسلط شدن بر روند تحول، خط مشیهای معقولی را، در زندگی مان به کار گیریم.

همان‌طور که مشغول نوشتن این سطور هستم، صفحات اول جراید را می‌بینم که با این عنوان پر شده است: گروگانگیری در ایران؛ سوء قصدها در کره جنوبی؛ معاملات افسارگسیخته طلا؛ هزینه‌های نظامی آلمان؛ آتش‌سوزیهای سراسری لانگ ایلند؛ نشت مقادیر عظیمی نفت در آبهای خلیج مکزیک (از یک نفتکش)؛ عظیم‌ترین راه‌پیمایی علیه جنگ اتمی در تاریخ؛ و مبارزه میان کشورهای غنی و فقیر بر سر کنترل امواج رادیویی؛ احیای تفکر مذهبی در لیبی و سوریه و امریکا؛ یک نفوفاشیست متعصب به خاطر یک سوء قصد سیاسی در پاریس ادعای اعاده حیثیت کرده است. جنرال موتورز از پیشرفت تکنولوژی مورد نیاز خود روهای برقی گزارش می‌دهد. لازم است این اخبار نامربوط و گسسته با هم هماهنگ و ترکیب شوند.

کلید درک معمای جهان فعلی در حقیقت چیزی نیست جز درک مبارزه‌ای که یک طرف آن را طرفداران حفظ نظام صنعتی و طرف دیگر را طرفداران سرنگونی آن تشکیل می‌دهند. از آن مهم‌تر، خواه به تدوین سیاستهای یک مملکت مشغول باشیم، یا تنظیم خط مشیهای یک شرکت بزرگ، و یا بخواهیم برای هدفهای زندگی فردی خود برنامه‌ریزی کنیم، در هر حال برای تغییر آن جهان ابزاری جدید در دست خواهیم داشت.

برای به کار گرفتن این ابزار، باید بتوانیم تحولاتی را که ناشی از تداوم تمدن صنعتی گذشته‌اند، از تحولاتی که ظهور تمدن جدید را تسهیل می‌کنند به وضوح از یکدیگر تمیز دهیم. به سخنی کوتاه، باید کهنه و نو - یعنی نظام صنعتی «موج دوم» را که بسیاری از ما در آن تولد یافتیم و تمدن موج سوم را که فرزندان مان در آن زندگی خواهند کرد - هر دو را خوب درک کنیم.

در فصول بعدی به تحولات دو موج اول و دوم نگاهی دقیق‌تر می‌افکنیم تا برای بحث درباره «موج سوم»، آماده شویم. خواهیم دید که تمدن موج دوم ترکیبی تصادفی از عوامل پراکنده نبوده، بلکه نظامی است که اجزای آن به طور کم و بیش قابل پیش‌بینی، با یکدیگر روابطی متقابل دارند و الگوهای اساسی نظام صنعتی، به رغم تفاوت‌های سیاسی یا تنوع میراث فرهنگی کشورها یکسان بوده است. این تمدنی است که «مرتجعان» امروز اعم از «چپ» و «راست» برای حفظ آن مبارزه می‌کنند. و این همان جهانی است که از جانب تمدن موج سوم مورد تهدید قرار گرفته است.

موج دوم

فصل دوم

معماری تمدن

سیصد سال قبل، طی کم و بیش نیم قرن انفجاری رخ داد که امواج آن سراسر کره زمین را به لرزه درآورد؛ جوامع را به هم ریخت و تمدنی کاملاً جدید پدید آورد. این انفجار، انقلاب صنعتی بود. جزر و مد غول آسای آن که همانا موج دوم بود، با تمامی نهادهای گذشته برخورد کرد و شیوه زندگی میلیونها انسان را دگرگون ساخت.

طی ده هزار سالی که تمدن موج اول با قدرت تام حکمفرما بود، جمعیت کره زمین به دو گروه تقسیم شد: «بدوی» و «متمدن». مردم به اصطلاح بدوی در دسته‌ها و قبایل کوچک می‌زیستند و از راه جمع‌آوری آذوقه، شکار یا ماهیگیری امرار معاش می‌کردند و کسانی بودند که انقلاب کشاورزی بر آنها بدون تأثیر گذر کرد.

به عکس، جهان «متمدن»، آن بخش از کره زمین را در بر گرفت که اغلب مردمانش روی خاک و زمین کار می‌کردند. به سخنی دیگر، هر جا که کشاورزی پدیدار شد تمدن ریشه در خاک فرو برد. از چین و هندوستان تا بنین^۱ و مکزیک و یونان و روم تمدنهایی برخاستند و افول کردند و در ترکیبهای رنگارنگ و بی‌انتهای هم جنگیدند و درآمیختند.

امادر زیر پوسته این گوناگونیها، شباهتهای اساسی نهفته است. در همه آنها زمین مبنای اقتصاد، زندگی، فرهنگ، ساختار خانواده و سیاست را تشکیل می‌داد. در همه

1) Benin

آنها حیات اجتماعی حول و حوش دهکده‌های شکل می‌گرفت. در همه آنها تقسیم ساده‌ای از کار حکمفرما بود و به تدریج کاستها و طبقات معین – مانند اشراف، روحانیون، رزم‌آوران، رعایا، بردگان یا غلامان – پدیدار شدند. در همه آنها ساخت قدرت تمام و کمال استبدادی بود. در همه آنها تولد، مقام فرد را در زندگی تعیین می‌کرد. و در همه آنها اقتصاد نامتمرکز بود به نحوی که هر ناحیه و محله بیشترین مایحتاجش را خود فراهم می‌آورد. موارد استثناء نیز دیده می‌شد – زیرا در تاریخ هیچ چیز یکدست نیست. فرهنگهای بازرگانی نیز وجود داشت که ملأحانش دریاها را درمی‌نوردیدند.^۱ اندک اندک قلمروهای متمرکزی پیرامون نظامهای عظیم آبیاری پدیدار شد. اما به رغم تفاوتهایی از این نوع، دلیل کافی در دست است که همه این تمدنهای به ظاهر متفاوت را مواردی خاص از پدیده‌های واحد محسوب داریم، یعنی شکلهایی از تمدن کشاورزی، تمدنی که توسط موج اول گسترش یافت. در دوران سلطه این تمدن، گاه به گاه نشانه‌هایی از پدیده‌های نوظهور نیز به چشم می‌خورد. کارخانه‌های تولید انبوه کوچکی در یونان و روم قدیم وجود داشت.^۲ در یکی از جزایر یونان در سال چهارصد قبل از میلاد و در برمه در سال صد قبل از میلاد چاه نفت حفر شد.^۳ در بابل و مصر نظامهای اداری پهنآوری شکوفاگر دید.^۴ در آسیا و امریکای جنوبی شهرهای بزرگی پدید آمد. پول و مبادله وجود داشت. جاده‌های تجاری دل‌بیابانها و اقیانوسها و کوهها را از ختا^۵ تا کاله^۶ می‌شکافت. شرکتها و صور ابتدائی ملت به چشم می‌خورد. حتی در اسکندریه قدیم نوعی ماشین بخار ابتدائی نیز وجود داشت.^۷

اما هنوز در هیچ کجا چیزی که بتوان به درستی آن را تمدن صنعتی نامید، به چشم

(۱) مراجعه کنید به [۵۰۴] صفحه ۳. این کتاب درخشان آثار انزوا، و به ویژه دورافتاده بودن قاره استرالیا را بر توسعه آن تجزیه و تحلیل کرده است.

(۲) درباره کارخانه‌های تولید انبوه یونان مراجعه کنید به [۲۳۷] صفحه ۴۰.

(۳) مراجعه کنید به [۱۵۵] صفحه ۳۰.

(۴) درباره دیوانسالاریهای قدیم مراجعه کنید به [۱۷] جلد اول، صفحه ۳۴.

(۵) Cathay: ختا نامی است که مارکوپولو در اروپای قرون وسطی بر چین نهاد. – م.

6) Calais

(۷) مراجعه کنید به فصلی از [۴۹۴]، صفحه ۴۳۵ و نیز [۴۵۳] صفحات ۳۶-۳۵.

نمی‌خورد.^۱ این به اصطلاح نشانه‌های آینده در واقع رویدادهای غریب تاریخ بودند که در مکانها و زمانهای گوناگون و پراکنده مشاهده می‌شد. آنها هرگز به نظامی هماهنگ تبدیل نشدند یا نمی‌توانستند بشوند. بنابراین می‌توان تا سالهای ۱۷۵۰-۱۶۵۰ از جهان موج اول سخن گفت. به رغم باقیمانده‌های گذشته بدوی و نشانه‌های آینده صنعتی، تمدن کشاورزی بر کره زمین سلطه کامل داشت و به نظر می‌رسید که قصد دارد برای همیشه چنین بماند.

این جهانی بود که در آن انقلاب صنعتی ناگهان ظاهر شد و «موج دوم» را به راه انداخت و ضد تمدنی عجیب، قدرتمند و فوق‌العاده پر انرژی خلق کرد. نظام صنعتی چیزی بیش از دودکشها و خط تولید کارخانه‌ها و تولید انبوه بود. یک نظام اجتماعی غنی و چند وجهی را تشکیل می‌داد که بر تمام جنبه‌های زندگی اثر گذاشت و همه خصایص گذشته «موج اول» را مورد حمله قرار داد. کارخانه ویلو ران^۲ را خارج از شهر دیترویت ایجاد کرد، اما تراکتور را نیز به مزرعه، ماشین تحریر را به اداره و یخچال را به آشپزخانه برد. روزنامه‌های یومیه و سینما، مترو و هواپیمای «دی سی - ۳» را پدید آورد. نمای خارجی ساختمانهای بوهاوس^۳ و سندلیهای بارسلونی، تحصن، قرصهای ویتامین و طول عمر درازتر را به ارمغان آورد. ساعت مچی و کیف بغلی را جهانی کرد. از آن مهم‌تر، همه این چیزها را به هم ربط داد و مانند قطعات یک ماشین روی هم سوار کرد تا نظام اجتماعی قدرتمندتر، به هم پیوسته‌تر و جامع‌تری را که برای بشر تا آن زمان ناشناخته بود، به نام «تمدن موج دوم» خلق کند.

راه حل خشونت‌آمیز

در همان حال که موج دوم سرتاسر جوامع مختلف را درمی‌نوردید، جنگی خونبار و طولانی میان مدافعان گذشته کشاورزی و پارتیزانهای آینده صنعتی در جریان بود. نیروهای موج اول و موج دوم رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و آنچه را که بر سر راه بود کنار زدند. و بیشتر مردم بدوی را که در مسیر خود یافتند از میان برداشتند.

(۱) درباره تمدن ماقبل صنعت مراجعه کنید به [۱۷۱] صفحه ۱۵.

2) Willow Run

3) Bauhaus

در ایالات متحد، این رویارویی با ورود اروپاییانی آغاز شد که به قصد برپا داشتن تمدن کشاورزی موج اول وارد این سرزمین شدند. موج کشاورزی به رهبری سفیدپوستان، بی‌رحمانه رو به غرب هجوم برد، سرخپوستان را بی‌خانمان کرد و تا اقیانوس اطلس پیش رفت و در سرزمین آنان دهکده‌ها و مزارع کشاورزی برپا داشت.

اما بدترین حادثه برای کشاورزان هجوم صنعتکاران اولیه، یا به عبارتی مأموران آینده موج دوم بود. در نیوانگلند و ایالات مرکزی ساحل آتلانتیک، کارخانه‌ها و شهرها مانند قارچ از زمین رویید. در اواسط قرن ۱۹، شمال شرق آمریکا دارای یک بخش صنعتی بود که به سرعت رشد می‌کرد و سلاحهای گرم، ساعت، ابزار کشاورزی، منسوجات، چرخ خیاطی و کالاهای دیگر تولید می‌کرد. حال آنکه بقیه قاره آمریکا هنوز زیر سلطه صاحبان منافع کشاورزی بود. برخوردهای اقتصادی و اجتماعی میان نیروهای «موج اول» و «موج دوم» تا سال ۱۸۶۱ به اوج خود رسید و در این سال به خشونت مسلحانه تبدیل شد.

جنگهای داخلی آمریکا آن‌طور که اغلب تصور می‌کنند، صرفاً بر سر مسئله اخلاقی بردگی یا مسائل محدود اقتصادی مانند تعرفه گمرکی به وقوع پیوست. بلکه به خاطر مسئله مهم‌تری در گرفت که عبارت بود از اینکه آیا قاره ثروتمند جدید باید به دست کشاورزان اداره شود یا صنعتگران؟ نیروهای موج اول بر آن حکومت کنند یا نیروهای موج دوم؟ آیا جامعه آینده آمریکا باید در اصل کشاورزی باشد یا صنعتی؟ با پیروزی ارتش شمال کار از کار گذشت. سرنوشت محتوم ایالات متحد این بود که صنعتی شود. از آن به بعد، تمدن کشاورزی در همه زمین‌ها از اقتصاد و سیاست تا زندگی اجتماعی و فرهنگی عقب‌نشینی کرد و صنعت حکمفرما شد. موج اول با پیدایش ناگهانی موج دوم فرو نشست.

نظیر این برخورد تمدنها در جاهای دیگر نیز به وقوع پیوست. در ژاپن، با بازگشت میجی^۱ به عنوان امپراطور در سال ۱۸۶۸ همان منازعه میان گذشته کشاورزی و آینده صنعتی، اما به شکل ژاپنی‌اش، تکرار شد. الغای فئودالیسم در سال

(۱) Meiji Restoration: درباره عصر میجی مراجعه کنید به [۲۶۲] صفحه ۳۰۷.

۱۸۷۶، شورش طایفه ساتسوما^۱ در سال ۱۸۷۷، اقتباس قانون اساسی غربی در ۱۸۸۹ همگی بازتابهای برخورد امواج اول و دوم در ژاپن محسوب می‌شوند که گامهایی بودند به سوی تولد ژاپن در مقام یک قدرت صنعتی پیشگام در جهان. در روسیه نیز همین برخورد میان نیروهای موج اول و دوم اتفاق افتاد. انقلاب ۱۹۱۷ نمونه روسی جنگ داخلی امریکا بود. اساساً آن‌طور که به نظر رسیده جنگ بر سر کمونیسم نبود، بلکه بر سر صنعتی شدن بود. وقتی بلشویکها آخرین نشانه‌های بردگی را از بین بردند و به فرمانروایی فئودالها خاتمه دادند، در واقع تمدن کشاورزی را به سمت یک فرایند صنعتی شدن شتاب آلود و بنیادین هدایت کردند و با این کار، آنان نیز حزب موج دوم را تشکیل دادند.

از کشوری به کشور دیگر، همچنان منافع موج اول با منافع موج دوم برخورد می‌کرد و به بحرانهای سیاسی و جنبشها، اعتصابها و قیامها و کودتاها و جنگها می‌انجامید. به هرگونه، در میانه قرن بیستم نیروهای موج اول در هم شکست و تمدن موج دوم بر کره زمین مسلط شد.

امروزه کمربندی صنعتی مدار بیست و پنجم و بیست و ششم نیمکره شمالی را احاطه کرده است. در امریکای شمالی، حدود ۲۵۰ میلیون نفر به شیوه صنعتی زندگی می‌کنند. در اروپای غربی، از جنوب اسکاندیناوی تا ایتالیا نیز زندگی یک ربع میلیارد دیگر به همین روال می‌گذرد. در شرق، در ناحیه صنعتی «اروپای شرقی» و نواحی غربی اتحاد جماهیر شوروی نیز حدود ربع میلیارد نفر دیگر از مردم در جوامع صنعتی زندگی می‌کنند. سرانجام به ناحیه صنعتی آسیا می‌رسیم که ژاپن، هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان، استرالیا، زلاندنو، و بخشهایی از کره جنوبی و چین را در بر می‌گیرد که یک ربع میلیارد نفر دیگر از جمعیت صنعتی جهان را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب تمدن صنعتی در مجموع یک میلیارد انسان را در بر می‌گیرد که یک‌چهارم جمعیت کره زمین است.^۲

1) Satsuma

۲) در این کتاب من نظام صنعتی جهان را تا سال ۱۹۷۹، شامل کشورهای امریکای شمالی، اسکاندیناوی، انگلستان، ایرلند، اروپا (شرقی و غربی به جز پرتغال، اسپانیا، آلبانی، یونان، بلغارستان) اتحاد جماهیر شوروی، ژاپن، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور، استرالیا و زلاندنو



به رغم تفاوت‌هایی در زبان و فرهنگ و تاریخ و سیاست که بر سر آنها جنگ‌هایی رخ داده، همه جوامع موج دوم از ویژگی‌های مشترکی برخوردارند. در واقع، در زیر تفاوت‌های شناخته شده، مبانی مشترکی دیده می‌شود.

برای درک امواج در حال برخورد تحول باید بتوانیم ساختارهای همسان کشورهای صنعتی را شناسایی کنیم که در واقع چارچوب پنهانی تمدن موج دوم را تشکیل می‌دهند. و همین چارچوب صنعتی است که از همه سوگسترش می‌یابد.

باتریهای حیات

لازمه بقای هر تمدنی، چه کهن چه نوین، انرژی است. جوامع موج اول انرژی مورد نیاز خود را از «باتریهای حیات» یعنی نیروی عضلانی حیوان و انسان یا از خورشید و باد و آب می‌گرفتند. درختان جنگل را برای پختن غذا و تولید گرما قطع می‌کردند. چرخ چاه که برخی از انواع آن با نیروی جزر و مد دریا به کار می‌افتاد، سنگ‌های آسیاب را به حرکت درمی‌آورد. آسیابهای بادی در مزارع نوا سر می‌دادند. حیوانات گاو آهن را می‌کشیدند. طبق برآوردهای انجام شده، اروپا تا زمان انقلاب فرانسه، انرژی مورد نیازش را از حدود ۱۴ میلیون رأس اسب و ۲۴ میلیون رأس گاو تأمین می‌کرد.^۱ به این ترتیب همه جوامع موج اول از منابع انرژی استفاده می‌کردند که احیاء شدنی بودند. طبیعت قادر است جنگلهایی که قطع شده، بادی که بادبانها را به حرکت درآورده و رودخانه‌هایی که چرخها را به چرخش درآورده، همه را احیاء کند. حتی حیوانات و انسانها که «بردگان انرژی» محسوب می‌شوند، احیاء پذیرند.

به عکس، جوامع موج دوم همگی انرژی مورد نیاز خود را از زغال و گاز و نفت، یعنی سوخت‌های فسیلی تأمین می‌کردند که جبران‌ناپذیرند. جایگزینی انقلابی منابع نوع دوم به جای منابع نوع اول از آنجا آغاز شد که نیوکامن^۲ ماشین بخار را در سال

→ می‌دانم. البته کشورهای دیگر و نیز نقاطی صنعتی در کشورهای غیر صنعتی وجود دارد مانند مونتری و مکزیکوسیتی در مکزیک، بمبئی در هندوستان و بسیاری دیگر که می‌توان به این فهرست اضافه کرد.

(۱) مراجعه کنید به [۲۴۴] صفحه ۲۵۷.

(۲) Newcomen: درباره ماشین بخار نیوکامن مراجعه کنید به [۴۵۳] صفحه ۹۴، و [۴۳۳]

۱۷۱۲ اختراع کرد: برای اولین بار تمدنی ظاهر شد که بیشتر از سرمایه می‌خورد تا از بهره پول خویش.

این نظام، با استخراج ذخایر انرژی از عمق زمین، برای تمدن صنعتی نوعی یارانه (سوبسید) پنهانی فراهم می‌کرد، تا رشد اقتصادی‌اش را افزایش دهد. از آن زمان تا کنون، در هر جاکه موج دوم از آن عبور کرده، کشورها با این تصور که می‌توانند تا ابد از سوختهای فسیلی استفاده کنند، ساختارهای عظیم سر به فلک کشیده فنی و اقتصادی بر پا داشتند. در جوامع صنعتی اعم از سرمایه‌داری و کمونیست، در شرق و غرب، انتقال از انرژی پراکنده به متمرکز، از انرژی جایگزین‌شدنی به انرژی احیاء‌ناپذیر، از منابع متنوع به منابع محدود آشکارا به چشم می‌خورد. سوختهای فسیلی، بنیان انرژی جوامع موج دوم را تشکیل می‌دهند.

رَحِمِ تَکَنُولُوژِیک

حرکت جهشی به سوی نظام جدید انرژی با پیشرفت عظیم تکنولوژی همگام بود. جوامع موج اول متکی بر چیزی بودند که ویتروویوس^۱ در ۲ هزار سال قبل، آن را «اختراعات ضروری» نامید. اما این جرثقیلها، گاو آهنها، منجیقها، چرخها و اهرمها در اصل برای تقویت نیروی عضلانی انسان یا حیوان به کار می‌رفت.

موج دوم، تکنولوژی را به جهتی کاملاً تازه سوق داد. ماشینهای برقی و مکانیکی عظیم، قطعات متحرک، تسمه، لوله، یاتاقان، پیچ و مهره، همه و همه محیط اطراف را به هیاهو کشانید. این ماشینهای جدید، نقشی بیش از تقویت نیروی عضلانی انسان ایفا کردند. تمدن صنعتی به تکنولوژی اعضای حسی داد: ماشینهایی خلق کرد که قادر به شنیدن و دیدن و لمس کردن، آن هم با دقت و صحتی بیش از انسان بودند.^۲ موج دوم با اختراع ماشینهایی که توانایی تولید مثل دائمی ماشینهای جدیدی را داشتند – یعنی ماشینهای تولید ابزار^۳ – به تکنولوژی رحم اهدا کرد. از آن مهم‌تر، این تمدن دستگاهها و ماشینها را در یک نظام به هم پیوسته و زیر یک

(1) Vitruvius. مراجعه کنید به [۱۷۱] صفحه ۲۳.

(۲) در باره ابزار دقت و صحت مراجعه کنید به [۴۳۸] پیشگفتار و مقدمه.

(۳) مراجعه کنید به [۲۳۷] صفحه ۴۱.

سقف گرد آورد، تا کارخانه و در پی آن خط تولید داخل کارخانه را به وجود آورد.

با تکیه بر این بنیان فنی بود که گروهی از صنایع سر بر آورد که مُهر خاص خود را بر تارک تمدن موج دوم حک کرد. در آغاز، زغال سنگ و نساجی و راه آهن بود؛ سپس فولاد و صنایع خودروسازی و آلومینیوم و داروسازی و لوازم خانگی پدیدار شدند. شهرهای صنعتی عظیم به وجود آمد: مانند لیل^۱ و منچستر در زمینه نساجی، دیترویت در خودروسازی، اسن^۲ و بعد از آن ماگنیتوگرسک^۳ در ذوب آهن و صدها شهر دیگر.

از این مراکز صنعتی سیلی از میلیونها محصول یک شکل از جمله پیراهن و کفش، خودرو و ساعت، اسباب بازی و صابون و شامپو، دوربین و اسلحه و موتور برق به بازار سرازیر شد. تکنولوژی نوین که از نظام انرژی جدید نیرو می گرفت، درها را به روی تولید انبوه باز کرد.

معبد عنابی

ولی تولید انبوه بدون دگرگونی همزمان نظام توزیع مفهومی نداشت. در جوامع موج اول کالاها به طور طبیعی با دست ساخته می شد. از هر محصولی معمولاً در هر زمان یک عدد تولید می شد. توزیع نیز به همین منوال انجام می گرفت.

حقیقت این است که شرکتهای پیشرفته و عظیم در نظام فئودالی قدیم غرب که به سرعت رو به اضمحلال بود، به دست بازرگانان ایجاد شدند. این شرکتها در اطراف جهان راههای تجاری ایجاد کردند و از طریق آن دسته دسته کشتیهای بازرگانی و کاروانهای شتر به اطراف گسیل داشتند و شیشه و کاغذ و ابریشم، جوز هندی و چای و شراب، و پشم و نیل و جوز برای فروش عرضه کردند.^۴

بسیاری از این کالاها از طریق دکانهای کوچک یا بساط دستفروشان دوره گردی که در روستاها پرمی زدند، به مشتریان عرضه می شد. وسایل ارتباطی مصیبت بار و حمل و نقل بدوی، بازار را به شدت محدود می ساخت. این دکانداران کوچک و

1) Lille

2) Essen

3) Magnitogorsk

4) تجارت اولیه به روشنی در [۲۵۹] صفحات ۷۱-۶۴ تصویر شده است.

فروشنندگان دوره گرد فقط می توانستند کالاهای معدودی عرضه کنند و چه بسا ماهها و سالها کالایی را تمام می کردند و قادر به دریافتش نبودند.

موج دوم در این نظام فرسوده و بارگراکننده کشیده توزیع، تحولی ایجاد کرد که همان اندازه عمیق بود که پیشرفتهای مشهودی که در تولید به دست آمده بود. راه آهن، بزرگراهها، و کانالها، سرزمینهای بکر و دست نخورده را درنوردید و با صنعتی شدن، سر و کله «کاخهای بازرگانی» یعنی اولین فروشگاههای بزرگ در نقاط جهان ظاهر شد. شبکه های پیچیده دلان و عمده فروشان، حق العمل کاران و نمایندگیهای کارخانه ها در همه جا مثل قارچ از زمین روید^۱. در سال ۱۸۷۱ جورج هانتینگتون هارتفورد^۲ که در نیویورک نخستین فروشگاهش را به رنگ عنابی نقاشی کرده و جایگاه صندوق پرداختش را به شکل معبدی چینی تزئین کرده بود، در زمینه توزیع همان شیوه ای را به کار برد که بعدها هنری فورد در کارخانه اش از آن استفاده کرد. وی فروشگاه خود را به اولین نظام عظیم فروشگاههای زنجیره ای دنیا تبدیل کرد، که به نام «شرکت بزرگ چای آتلانتیک و پاسیفیک» شهرت یافت.

توزیع روزمره کالا راه را برای توزیع انبوه و داد و ستد انبوه باز کرد که امروزه به قدر خود ماشین از عناصر آشنا و اساسی همه جوامع صنعتی به شمار می رود.

بنابراین اگر به همه این تحولات یک جا بنگریم، آنچه می بینیم دگر دیسی چیزی است که می توان «سپهر فنی» نامید. همه جوامع، اعم از بدوی یا کشاورزی یا صنعتی با استفاده از انرژی، اشیائی می سازند و اشیائی توزیع می کنند. در همه جوامع نظام انرژی، نظام تولید و نظام توزیع، اجزای به هم پیوسته و مرتبط نظامی بزرگ تر را تشکیل می دهند. این نظام بزرگ تر سپهر فنی است و در هر مرحله ای از توسعه اجتماعی از ویژگیهایی برخوردار است.

در همان حال که موج دوم سرتاسر سیاره زمین را فرا می گرفت، سپهر فنی - کشاورزی جای خود را به سپهر فنی - صنعتی می داد، که در آن انرژیهای احیاءناپذیر به طور مستقیم به نظام تولید انبوه تزریق می شد که آن نیز به نوبه خود سیل کالا را به درون نظام بسیار پیشرفته توزیع انبوه سرازیر می کرد.

(۱) درباره پیشرفتهای توزیع انبوه نگاه کنید به [۲۹] صفحه ۸۵

2) George Huntington Hartford

خانواده‌ای با کارآیی بیشتر

و اما سپهر فنی موج دوم به «سپهری اجتماعی» نیاز داشت همان‌قدر انقلابی تا بتواند با آن همگام گردد. این سپهر به وجود سازمانهای اجتماعی کاملاً جدیدی نیز نیاز داشت.

پیش از انقلاب صنعتی، برای مثال، شکل خانواده از جایی به جای دیگر فرق می‌کرد. اما هر جا که کشاورزی رواج یافت، مردم به زندگی در خانواده‌های بزرگ چند نسلی^۱ روی می‌آوردند که از عمو - دایی، عمه - خاله، اقوام زن - شوهر، مادر بزرگ - پدر بزرگ تشکیل می‌شد و همگی زیر یک سقف به سر می‌بردند و به صورت یک واحد تولید اقتصادی با هم کار می‌کردند. از انواع این خانواده می‌توان خانواده‌ی دسته‌جمعی در هند و خانواده‌ی زادروگا^۲ در بالکان و خانواده‌ی گسترده در اروپای غربی را نام برد. خانواده ایستا بود و گویی ریشه در خاک داشت.^۳

با آغاز حرکت موج دوم در جوامع موج اول، خانواده فشار تحول را حس کرد. در درون هر خانواری برخورد امواج پیشگام به شکل تعارض، حمله به اقتدار پدرشاهی و روابط دگرگون یافته والدین - فرزندان و آداب جدید معاشرت ظاهر شد. با انتقال تولید اقتصادی از مزرعه به کارخانه، افراد خانواده دیگر به صورت یک واحد با یکدیگر کار نکردند و با پیدایش نیاز به کارگران برای کار در کارخانه، وظایف اصلی خانواده به نهادهای تخصصی دیگر واگذار شد. تعلیم و تربیت کودک را مدارس بر عهده گرفت. مواظبت از سالخوردگان به خانه‌های سالمندان یا مراکز رفاهی دیگر سپرده شد. از همه مهمتر، جامعه نوین به تحرک نیاز داشت. به کارگرانی نیاز بود که در پی شغل بتوانند از جایی به جای دیگر بروند.

خانواده گسترده با داشتن مسئولیت نگهداری خویشاوندان سالخورده و بیمار و معلول و وجود چندین فرزند قادر به هیچ‌گونه تحرکی نبود. بنابراین ساختار خانواده اندک اندک و طی تجربه در دنیاکی شروع به تغییر کرد. مهاجرت به شهرها رشته

(۱) نگاه کنید به [۱۹۱] جلد اول، صفحه ۶۴.

2) Zadruga

(۳) ایستایی خانواده در عصر کشاورزی، در [۵۰۸] صفحه ۱۹۶ توصیف شده است.

خانواده را از هم گسست و بحرانهای اقتصادی ویرانگر خانوارها را بر آن داشت که خود را از زیر بار گران خویشاوندان ناخواسته رها سازند و در نتیجه کوچکتر و کوچکتر شوند و از تحرک بیشتری برخوردار گردند و در نتیجه با نیازهای («سپهر فنی») بیشتر همگام شوند. خانواده به اصطلاح هسته‌ای متشکل از پدر، مادر و عده کمی فرزند، بدون خویشاوندی دست و پا گیر، به الگوی نوین استاندارد و مورد قبول همه جوامع صنعتی اعم از سرمایه‌داری و سوسیالیست تبدیل شد. حتی در ژاپن که سالخوردهگان از احترام استثنائی برخوردارند، خانوار بزرگ و چند نسلی که اعضای آن به شدت به یکدیگر وابسته‌اند، با پیشرفت موج دوم از هم پاشید. به تدریج بر تعداد خانواده‌های هسته‌ای افزوده شد. به سخنی کوتاه، خانواده هسته‌ای نیز مانند سوخته‌های فسیلی، کارخانه‌های ذوب آهن یا فروشگاههای زنجیره‌ای، به دیگر صفات بارزی اضافه شد که جوامع موج دوم را از جوامع موج اول متمایز می‌ساخت.

برنامه درسی نهانی

با انتقال کار از مزارع و منازل می‌بایست کودکان برای زندگی و کار در کارخانه آماده شوند. صاحبان اولیه معادن و کارخانه‌ها و آسیابها در انگلستان در حال صنعتی شدن، همان‌گونه که اندرو پوره^۱ در سال ۱۸۳۵ نوشت، دریافتند که «تقریباً تربیت افراد بالغ اعم از روستاییان و یا افراد شاغل در صنایع دستی برای کار مفید در کارخانه غیرممکن است.» آماده ساختن جوانان برای نظام صنعتی بسیاری از مشکلات بعدی این نظام را به مقدار زیاد حل می‌کرد. در نتیجه نهاد مرکزی دیگری برای جوامع موج دوم به وجود آمد که همانا آموزش و پرورش همگانی بود.

آموزش و پرورش همگانی که بر پایه مدل کارخانه طرح‌ریزی شده بود، خواندن، نوشتن، حساب و قدری تاریخ و موضوعهای درسی دیگر را به کودکان و جوانان یاد می‌داد. این «برنامه درسی آشکار» بود. اما در پس آن یک «برنامه درسی نهانی» نیز وجود داشت، که هرچند آشکار نبود ولی اساسی‌تر بود: این برنامه که هنوز هم در اغلب کشورهای صنعتی معمول است از سه درس تشکیل شده: وقت‌شناسی، اطاعت، و کار تکراری طوطی‌وار. کار در کارخانه به کارگرانی نیاز دارد

(۱) Andrew Ure. نگاه کنید به [۲۶۶] صفحات ۳۶۰-۳۵۹.

که به ویژه برای کار زنجیره‌ای به موقع سرکار حاضر شوند و از مقام بالا دستور بگیرند و بدون چون و چرا دستورها را اجرا کنند. و سرانجام کارخانه به زنان و مردانی نیاز دارد که غلام حلقه به گوش ماشین یا اداره باشند و کارهای بسیار یکنواخت و تکراری را بی چون و چرا انجام دهند.

بدین ترتیب، از اواسط قرن نوزده به بعد با هجوم موج دوم از کشوری به کشور دیگر، آموزش و پرورش پیشرفت کرد. کودکان از سن پایین‌تر مدرسه را آغاز می‌کردند و سال تحصیلی طولانی‌تر و طولانی‌تر می‌شد. (در امریکا بین سالهای ۱۸۷۸ و ۱۹۵۴ بر طول سال تحصیلی ۳۵ درصد افزوده شد) و نیز بر سالهای تحصیل اجباری سی دقیقه اضافه گردید.^۱

واضح است که آموزش و پرورش همگانی از نظر بشریت گامی به جلو محسوب می‌شد. همان‌گونه که گروهی از مکانیکها و کارگران شهر نیویورک در سال ۱۸۲۹ اعلام داشتند، «بعد از حیات و آزادی، ما آموزش و پرورش را بزرگ‌ترین نعمت اعطائی به بشر می‌دانیم».^۲ با این وصف، مدارس موج دوم نسل بعد از نسل جوانان را به طور ماشینی به نیروی کار منضبط و مقرراتی از نوعی که مورد نیاز تکنولوژی فنی - الکتریکی و خط تولید بود، تبدیل ساخت.

اگر همه مطالب فوق را با هم بررسی کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که خانواده هسته‌ای و مدارس کارخانه‌ای، جزئی از نظام یکپارچه و واحدی را تشکیل می‌دهند که جوانان را برای ایفای نقشهای شان در جامعه صنعتی آماده می‌سازد. از این نظر نیز جوامع موج دوم اعم از سرمایه‌داری یا کمونیست، شمال یا جنوب با یکدیگر چندان تفاوتی ندارند.

۱) درباره نظام آموزشی قرن ۱۹ در ایالات متحد نگاه کنید به [۵۲۸] صفحات ۵۱-۴۵۰. درباره افزایش طول سال تحصیلی نگاه کنید به:

Historical Statistics of the United States, p 207.

درباره تحصیل اجباری نگاه کنید به [۵۲۸] صفحه ۴۵۱.

۲) نگاه کنید به [۴۹۲] صفحه ۳۹۱.

موجودات فناپذیر

در همهٔ جوامع موج دوم نهاد سومی پدیدار شد که دامنهٔ نظارت اجتماعی دو نهاد اول را وسعت بخشید. این نهاد اختراعی بود به نام «شرکت سهامی». تا آن زمان کسب‌وکارها در مالکیت یک فرد، یک خانواده یا چند شریک بود. البته شرکتهایی وجود داشت اما شمارشان بسیار اندک بود.

حتی تا انقلاب امریکا طبق نظر مورخ بازرگانی آرتور دیوینگ^۱، «هیچ‌کس نمی‌توانست تصور کند» که روزی شرکت سهامی به جای مالکیت فردی و جمعی، قالب اصلی سازمانی را تشکیل دهد. تا سال ۱۸۰۰، تنها ۳۳۵ شرکت سهامی در امریکا وجود داشت که اغلب آنان به فعالیتهای نیمه عمومی مانند ساختن کانال یا میدانهای دو اشتغال داشتند.^۲

پیدا شدن تولید انبوه همهٔ اینها را تغییر داد. تکنولوژیهای موج دوم بیش از یک فرد یا حتی یک گروه کوچک به سرمایه‌های کلان احتیاج داشت. تا زمانی که این خطر وجود داشت که مالکان و شرکاء همهٔ ثروت خود را در سرمایه گذاری از دست بدهند، از به مخاطره انداختن پولشان در فعالیتهای بزرگ و پر مخاطره اکراه داشتند. ولی با معرفی مفهوم مسئولیت محدود آنان به چنین جرأتی دست یافتند. اگر شرکتی ورشکست می‌شد، سرمایه گذار فقط مبلغی را از دست می‌داد که سرمایه گذاری کرده بود نه بیش از آن. این اختراع راههای تازه‌ای را به روی سرمایه گذاری باز کرد. افزون بر آن، دادگاهها با شرکت سهامی همچون «موجودی فناپذیر» رفتار می‌کردند. یعنی می‌توانست از مؤسسان خود بیشتر عمر کند. در نتیجه، باعث شد تا برنامه‌ریزیهای درازمدت انجام گیرد و در مقایسه با گذشته طرحهای به مراتب عظیم‌تری اجرا شود.

در سال ۱۹۰۱، اولین شرکت سهامی یک میلیارد دلاری به نام «فولاد ایالات متحد» در صحنه ظاهر شد که در واقع تمرکزی بود از داراییهای کلان که تا آن زمان در تصور نمی‌گنجید تا سال ۱۹۱۹ حدود پنج شش واحد از این شرکتها ایجاد شد. در

(۱) Arthur Dewing. نگاه کنید به [۱۴] صفحهٔ ۱۵.

(۲) دربارهٔ تعداد شرکتها در امریکا قبل از سال ۱۸۰۰، نگاه کنید به [۱۰۱] صفحهٔ ۶۵۷.

واقع شرکتهای بزرگ سهامی به عنصری تفکیک‌نشده‌ای از زندگی اقتصادی در همه کشورهای صنعتی از جمله سوسیالیست و کمونیست تبدیل شد^۱. البته از نظر سازمانی شکلی متفاوت داشت اما در اصل همان بود. این سه عنصر - یعنی خانواده هسته‌ای، مدرسه به شیوه کارخانه و شرکتهای سهامی غول‌پیکر - نهادهای اجتماعی معرف جوامع موج دوم به شمار آمدند.

در سرتاسر جهان موج دومی از ژاپن گرفته تا سویس، انگلستان، لهستان، امریکا و اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از افراد مسیر زندگی یکسانی را طی کردند. آنان در خانواده‌های هسته‌ای پرورش یافتند. از طریق مدارس شبه کارخانه‌ای به سیل عامه پیوستند. و سرانجام به خدمت یک شرکت بزرگ خصوصی یا دولتی درآمدند. بر هر مرحله از زندگی آنان یک نهاد مهم موج دوم مسلط بود.

کارخانه موسیقی

پیرامون این نهادهای اصلی، سازمانها و تشکیلات دیگری به وجود آمد. وزارتخانه‌های دولتی، باشگاههای ورزشی، کلیساها، اتاقهای بازرگانی، اتحادیه‌های اصناف، سازمانهای حرفه‌ای، احزاب سیاسی، کتابخانه‌ها، انجمنهای قومی، گروههای تفریحی و هزاران سازمان دیگر که با برخاستن موج دوم از اینجا و آنجا سر درآوردند و زیست‌بوم سازمان یافته و پیچیده‌ای را خلق کردند که در آن هر

(۱) درباره شرکتهای سوسیالیستی نگاه کنید به مقاله‌ای در همین باره نوشته لئون اسمولینسکی: Leon Smolinski in *Survey* (London), Winter 1974.

در کشورهای صنعتی سوسیالیستی اروپای شرقی مانند اتحاد شوروی شکل مسلط به اصطلاح «مؤسسه تولیدی» (Production enterprise) یا صحیح‌تر بگوییم «شرکت سوسیالیستی» است. مؤسسه تولیدی به طور معمول تحت مالکیت دولت است نه سرمایه‌گذاران خصوصی، در نتیجه، در چارچوب یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده تحت کنترل مستقیم نظام سیاسی قرار دارد. اما نظیر شرکت کاپیتالیستی، کارکردهای اصلی آن تمرکز سرمایه و سازماندهی تولید انبوه است. افزون بر آن، مانند همتهای کاپیتالیستی خود، زندگی کارمندان را شکل می‌دهد؛ نفوذ سیاسی غیر رسمی ولی قدرتمندی اعمال می‌دارد؛ نخبگان جدیدی در نظام مدیریت به وجود می‌آورد؛ به روشهای اداری و بوروکراتیک متکی است و تولید را عقلانی می‌کند. اهمیت و مرکزیت این مؤسسه در نظام اجتماعی به هیچ وجه کمتر از شرکت سرمایه‌داری نبوده و نیست.

گروه به دیگری خدمت می‌کرد، همدیگر را هماهنگ می‌ساخت و کار دیگری را اصلاح و متعادل می‌کرد.

در نگاه اول، تنوع این گروهها آنها را پدیده‌ای تصادفی و بدون نظم به نظر می‌آورد. اما بانگاهی دقیق‌تر الگوی پنهان آشکار می‌شود. در کشورهای موج دوم یکی پس از دیگری نوآوران جامعه با این اعتقاد که کارخانه پیشرفته‌ترین و کاراترین سازمان تولیدی است، سعی داشتند قواعد کلی خاص آن را در سازمانهای دیگر نیز به کار گیرند. بنابراین مدارس، بیمارستانها، زندانها، تشکیلات اداری دولتی و سازمانهای دیگر، بسیاری از ویژگیهای کارخانه را از جمله تقسیم کار، ساختار سلسله مراتبی و خصلت بی‌هویتی ماشینی را جذب کردند.

حتی در هنر نیز بسیاری از قواعد کلی کارخانه را می‌یابیم. موسیقیدانان، هنرمندان، آهنگسازان و نویسندگان به جای کار کردن برای یک حامی آن‌طور که طی سلطه طولانی تمدن کشاورزی معمول بود، به مقدار زیاد هنر خود را در اختیار بازار قرار دادند و بیش از پیش آثار خود را برای مشتریانی عرضه کردند که هیچ‌گونه آشنایی با آنها نداشتند. و در جریان این تحول بود که در همه کشورهای موج دوم ساختار تولید هنری دگرگون شد.

موسیقی مثال قابل توجهی است. با ورود موج دوم، سالنهای کنسرت در لندن و وین و پاریس و جاهای دیگر پدید آمد. این سالنها با خود باجه فروش بلیط و مدیر سالن کنسرت، یعنی تاجری را به همراه آورد که هزینه تولید را می‌پرداخت و به مشتریان فرهنگی بلیط می‌فروخت.

به طور طبیعی با فروش بلیط بیشتر پول بیشتری به دست می‌آمد. از این رو، هر روز صندلیهای بیشتری به سالنها افزوده می‌شد. سالنهای بزرگتر نیز به صدای رساتری احتیاج داشتند. در این سالنها، می‌بایست در آخرین صندلی نیز موسیقی به وضوح به گوش برسد. در نتیجه، موسیقی مجلسی به موسیقی سمفونیک تحول یافت. کورت ساکس^۱ در کتاب معتبرش به نام تاریخ آلات موسیقی^۲ می‌نویسد: «گذار از یک فرهنگ اشرافی به فرهنگ مردمی در قرن هیجدهم، سالنهای عظیم کنسرت را جایگزین سالنهای کوچکی کرد که به صدای رساتری نیاز داشت.» از

1) Curt Sachs

2) *The History of Instruments*

آنجا که تکنولوژی این امر مهیا نبود، به ناچار سازها و نوازندگان بیشتری به کار گرفته شدند تا طنین بیشتری تولید کنند. در نتیجه ارکستر سمفونی جدید به وجود آمد. در واقع برای این نهاد صنعتی بود که بتهوون، مندلسون، شوبرت و برامس سمفونیهای باشکوه خود را نوشتند.

ارکستر حتی در ساختار درونی اش نیز پاره‌ای از ویژگیهای کارخانه را منعکس می‌ساخت. در آغاز ارکستر سمفونی رهبر نداشت و یا وظیفه رهبری ارکستر از نوازنده‌ای به نوازنده دیگر انتقال می‌یافت. بعدها نوازندگان همچون کارگران کارخانه یا کارمندان اداری به بخشهایی (گروههای سازی) تقسیم شدند که هر یک به بازده کلی (موسیقی) کمک می‌کرد و کارش توسط مدیری از بالا (رهبر ارکستر) هماهنگ می‌شد. حتی در سطح پایین تر سلسله مراتب مدیریت به تدریج سر و کله یک معاون (اولین ویولونیست یا رئیس گروه سازها) پیدا شد. نهاد جدید محصولش را به بازار انبوه عرضه داشت و اندک اندک صفحه فونوگراف در صحنه بازار جهانی پدیدار گشت.^۱

تاریخچه ارکستر تنها مثالی است از چگونگی تکوین سپهر اجتماعی موج دوم با سه نهاد اصلی و هزاران سازمان گوناگونی که همگی خود را با نیازها و شیوه‌های «سپهر فنی - صنعتی» تطبیق داده‌اند. اما تمدن چیزی بیش از «سپهر فنی» و «سپهر اجتماعی» متناسب با آن است. همه تمدنها به یک «سپهر اطلاعاتی» نیز نیاز دارند که به کار تولید و توزیع اطلاعات پردازد. در این زمینه نیز تحولاتی که موج دوم به همراه آورد قابل توجه است.

بوران کاغذ

همه گروههای انسانی از آغاز تا به امروز به ارتباط رو - در - رو و چهره - به - چهره وابسته بوده‌اند. اما برای ارسال پیام از زمانی به زمان دیگر و از مکانی به مکان دیگر به نظامهایی احتیاج داشتند. گفته‌اند که ایرانیان قدیم برجها یا «پستهای خبری» برپا می‌داشتند که در آن مردانی با صدای قوی و رسا بر بالای برج گمارده می‌شدند تا پیامها را از طریق فریاد زدن از برجی به برج دیگر انتقال دهند. رومیان، سرویس

(۱) تکامل ارکستر در [۷] صفحه ۳۸۹ و [۶] مورد بحث قرار گرفته است.

پیام‌رسانی گسترده‌ای به نام کورسوس پابلیکوس^۱ در اختیار داشتند. بین سالهای ۱۳۰۵ و اوایل ۱۸۰۰ ادارهٔ تاکسیرانی نوعی خدمات سریع‌السیر با چاپارهای تیز تک در سرتاسر اروپا ارائه می‌داد و در سال ۱۶۲۸، حدود بیست هزار نفر را در استخدام خود داشت. پیکها همگی اونیفورمهای آبی و نقره‌ای در تن داشتند و سرتاسر قاره را می‌پیمودند تا پیامهایی را بین شاهزادگان، امرای ارتش، بازرگانان و رباخواران رد و بدل کنند.

در دوران تمدن موج اول، همهٔ این کانالها به ثروتمندان و صاحبان قدرت اختصاص داشت. و افراد عادی به آنها دسترسی نداشتند. به نوشتهٔ لورین زیلیاکوس^۲ تاریخدان، حتی «اقدام به ارسال اسناد از راههای دیگر توسط مقامات با سوءظن تلقی می‌شد و یا ممنوع بود.» به سخنی کوتاه، تا زمانی که تبادل اطلاعات از طریق رو-در-رو برای عموم ممکن بود، نظامهای جدیدتر انتقال اطلاعات و رای محدودۀ خانواده یا یک روستا فقط برای مقاصد کنترل اجتماعی یا سیاسی به کار می‌رفت. در واقع سلاحهای خاصی بود در دست نخبگان.^۳

موج دوم همان‌طور که سرتاسر کشورها را درمی‌نوردید، این انحصار ارتباطی را در هم شکست. این امر به دلیل علاقهٔ ناگهانی ثروتمندان به نوع‌دوستی صورت نگرفت، بلکه تکنولوژی موج دوم و تولید انبوه کارخانه‌ای به جریان «انبوهی» از اطلاعات نیاز داشت که از عهدهٔ کانالهای قدیمی بر نمی‌آمد.

نوع اطلاعاتی که تولید اقتصادی جوامع ابتدایی و جوامع موج اول نیاز داشت، تا حدی ساده بود و معمولاً از طریق افرادی که در همسایگی هم می‌زیستند، قابل حصول بود. و اغلب به صورت شفاهی یا ایما و اشاره‌ای بود. اقتصاد موج دوم به عکس، مستلزم ایجاد هماهنگی بسیار در کارهایی بود که در آن واحد در چندین محل انجام می‌شد. و لازم بود که نه تنها مواد خام بلکه مقادیر زیادی اطلاعات تولید و به دقت توزیع شود.

به این دلیل بود که با نیرو گرفتن موج دوم، کشورها در ایجاد خدمات پستی با یکدیگر به مسابقه برخاستند. ادارهٔ پست درست همچون ماشین پنبه‌پاک‌کنی و

1) cursus publicus

2) Laurin Zilliacus

۳) تاریخچهٔ پست موضوع کتابی است اثر زیلیاکوس؛ نگاه کنید به [۵۶] صفحهٔ ۲۱.

ماشین نخریسی برای جامعه اختراعی مفید و پر تخیل محسوب می‌شد. تا جایی که همه فراموش کرده‌اند که در آن زمان چه شور و شعفی برپا ساخت. ناطق امریکایی، ادوارد اورت^۱ اعلام داشت: «ناگزیرم اداره پست را بعد از مسیحیت، دست راست تمدن مدرنمان به شمار آورم.»

زیرا اداره پست نخستین کانال باز و وسیع را برای ارتباطات منطقه صنعتی فراهم آورد. تا سال ۱۸۳۷ اداره پست بریتانیا نه تنها پیامهای نخبگان بلکه حدود ۸۸ میلیون بسته پستی را در سال حمل می‌کرد که با معیار آن زمان بهمنی از ارتباطات محسوب می‌شد. در سال ۱۹۶۰، که تقریباً اوج صنعتی شدن بود و موج سوم حرکت خود را آغاز کرده بود، این رقم به ده میلیارد افزایش یافت. در همان سال اداره پست ایالات متحد ۳۵۵ بسته مراسلات داخلی را برای هر نفر اعم از مرد، زن، کودک در کشور حمل می‌کرد.^۲

به هر حال موج خروشان پیامهای پستی که با انقلاب صنعتی همراه بود^۳، بیانگر حجم واقعی اطلاعاتی است که جریان آن با پیدایش موج دوم آغاز شد. حتی پیامهای بیشتری از طریق آنچه می‌توان نظامهای کوچک پستی نامید، در داخل سازمانهای بزرگ جریان یافت. یادداشتها، نامه‌هایی هستند که هرگز وارد مجاری ارتباط همگانی نمی‌شوند. در سال ۱۹۵۵، در اوج «موج دوم» در ایالات متحد، کمیسیون هوور^۴ به پرونده‌های سه شرکت عمده نظری انداخت و در پرونده هر یک از کارمندان حقوق‌بگیر آنها به ترتیب ۳۴ هزار، ۵۶ هزار و ۶۴ هزار سند و یادداشت کشف کرد!

از سوی دیگر، نیازهای اطلاعاتی به سرعت رو به رشد جوامع صنعتی

(۱) Edward Everett. نگاه کنید به [۳۸۵] صفحه ۲۵۷.

(۲) تعداد مراسلات پستی شاخصی خوب و ساده است برای سنجش میزان صنعتی شدن سنتی در یک کشور. در جوامع «موج دوم» در سال ۱۹۶۰ میزان متوسط حجم پست ۱۴۱ بسته برای هر نفر بود. به عکس در جوامع «موج اول» این میزان به سختی به یک‌دهم آن می‌رسید - یعنی دوازده بسته برای هر نفر در یک سال در مالایا یا غنا، و در کلمبیا چهار بسته در سال.

(۳) نگاه کنید به [۴۱] صفحه ۳۴ و سالنامه آماری یونسکو، سال ۱۹۶۵، صفحه ۴۸۲.

4) Hoover Commission

نمی‌توانست به تنهایی از طریق کتبی و نگارش تأمین شود. از این رو، در قرن نوزدهم تلفن و تلگراف اختراع شد تا هر یک به نوبه خود سهمی از بار ارتباطی رو به تورم را بر دوش گیرد. در سال ۱۹۶۰، هر یک از امریکاییان در روز حدود ۲۵۶ میلیون مکالمه تلفنی - تقریباً ۹۳ میلیارد در سال - داشتند تا جایی که خطوط پیشرفته‌ترین شبکه و نظام تلفنی دنیا اغلب اشغال بود.^۱

اینها در اصل نظامهایی بودند که پیام را در آن واحد از یک فرستنده به یک گیرنده ارسال می‌کردند. اما جامعه‌ای که تولید انبوه و مصرف انبوه ایجاد کرده است، برای ارسال پیامهای انبوه نیز به شیوه‌هایی خاص نیاز دارد. یعنی آن که یک فرستنده بتواند در آن واحد با انبوهی از گیرندگان ارتباط برقرار کند. بر خلاف کارفرمای دوران ماقبل صنعت که اگر لازم بود می‌توانست شخصاً با هر یک از کارکنانش حتی در خانه‌های‌شان ملاقات کند، کارفرمای صنعتی نمی‌تواند با هزاران کارگر و کارمند خویش یک به یک ارتباط برقرار سازد. فروشنده و توزیع‌کننده انبوه نیز نمی‌تواند با یکایک مشتریان خویش تماس بگیرد. جامعه موج دوم برای ارسال پیامی واحد به شمار زیادی از افراد به ابزار قدرتمندی نیاز دارد که همزمان، کم‌هزینه، سریع و معتبر باشد و تعجبی هم ندارد وقتی می‌بینیم که چنین وسیله‌ای را اختراع می‌کند.

خدمات پستی قادرند یک پیام را به میلیونها نفر ارسال دارند اما نه به سرعت. تلفن می‌تواند پیام را به سرعت ارسال دارد اما نه به یک میلیون نفر به طور همزمان. این شکاف می‌بایستی با رسانه‌های همگانی پر شود.

البته امروز، انتشار انبوه روزنامه‌ها و مجلات جزئی از زندگی روزمره کشورهای صنعتی شده است. ظهور این نشریات در سطح یک کشور بازتابی است از توسعه همسوی بسیاری از تکنولوژیهای صنعتی جدید و ساختهای اجتماعی. بنابراین، همان‌گونه که ژان - لویی سروان - شرایبر^۲ می‌نویسد، «این انتشارات تنها با دست به دست هم دادن ورود قطارها در یک ایستگاه برای حمل و نقل نشریات به سرتاسر کشور (با وسعت کشورهای اروپایی) در یک روز، و ماشینهای چاپ رتاتیو

۱) درباره تلفن و تلگراف نگاه کنید به [۵۴] صفحات ۱۹-۱۸ و [۲۶۸] صفحه ۲۶۱. آمار مربوط به تلفن از [۳۹] صفحه ۸۰۲ گرفته شده است.

۲) Jean - Luis Servan - Schreiber. نگاه کنید به [۵۲] صفحه ۴۵.

که قادر به چاپ دهها میلیون نسخه در چند ساعت هستند، و شبکه‌ای از تلگراف و تلفن، و بالاتر از همه توده مردمی که در سیستم آموزشی اجباری خواندن را آموخته‌اند و صناعی که به توزیع انبوه محصولات خود احتیاج داشتند، امکان‌پذیر گردید.»

در همه رسانه‌های همگانی از روزنامه و رادیو تا سینما و تلویزیون، ما بار دیگر بازتابی از اصول اساسی کارخانه را می‌بینیم. همگی آنها پیامهای واحدی را در ذهن میلیون‌ها انسان حک می‌کنند. درست مانند کارخانه که محصولات همسانی را در اختیار میلیون‌ها خانه قرار می‌دهد. پیامهای همسانی که به طور انبوه تولید شده‌اند، شبیه کالاها همسانی که به طور انبوه ساخته شده‌اند، از چند کارخانه پندارسازی همچون سیل به سوی میلیون‌ها مصرف‌کننده جاری می‌شوند. بدون این نظام وسیع و پر قدرت برای به جریان انداختن اطلاعات، تمدن صنعتی نمی‌توانست شکل گیرد و یا خوب عمل کند.

بنابراین در کشورهای صنعتی، اعم از سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی یک «سپهر اطلاعاتی» پیشرفته به وجود آمد - یعنی مجاری ارتباطی که از طریق آن پیامهای فردی و همگانی را بتوان همچون کالا یا مواد خام به خوبی توزیع کرد. این «سپهر اطلاعاتی» با «سپهر فنی» و «سپهر اجتماعی» درهم آمیخت و به خدمت آنان درآمد و در هماهنگ ساختن تولید اقتصادی با رفتار شخصی به آنها کمک کرد.

در نظام بزرگ‌تر، هر یک از این حوزه‌ها وظیفه حساسی را بر عهده داشت و به هیچ وجه بدون دیگری قادر به ادامه حیات نبود. سپهر فنی تولید و توزیع ثروت را بر عهده داشت؛ سپهر اجتماعی با هزاران سازمان و تشکیلات به هم پیوسته‌اش برای افراد نقشه‌هایی را تعیین می‌کرد و سپهر اطلاعاتی، اطلاعات لازم را برای فعالیت کل نظام توزیع می‌کرد. آنها به اتفاق معماری اساسی جامعه را شکل دادند.

بدین ترتیب طرحی از ساختارهای متعارف در همه کشورهای «موج دوم» قابل مشاهده است - به رغم تفاوت‌های فرهنگی و جغرافیایی شان و به رغم میراث مذهبی و قومی شان، و فارغ از اینکه خود را سرمایه‌دار بنامند یا کمونیست.

این ساختارهای همانند که در روسیه شوروی و مجارستان همان قدر بنیادی‌اند که در آلمان غربی، فرانسه، و کانادا، محدوده‌هایی ایجاد می‌کنند که در آنها تفاوت‌های

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قابل تبیین می‌شوند. این ساختارها در همه جا تنها در پی منازعات تلخ سیاسی و اقتصادی میان طرفداران حفظ ساختارهای قدیمی «موج اول» و آنان که معتقدند تنها تمدنی نوین قادر به حل مشکلات در دناک گذشته است، پدیدار آمدند.

موج دوم با خود گستره‌ای شگفت‌انگیز از امید بشری به همراه آورد. برای نخستین بار مردان و زنان به خود جرأت دادند تا باور کنند که می‌شود فقر و گرسنگی، بیماری و استبداد را از بین برد. نویسندگان و فیلسوفان آرمان‌گرا از آبه مورلی^۱ و روبرت اوون^۲ تا سنت سیمون^۳، فوریه^۴، پرودون^۵، لویی بلان^۶، ادوارد بلامی^۷ و بسیاری دیگر در تمدن در حال تکوین صنعتی، توانایی بالقوه‌ای برای ایجاد صلح، وحدت و هماهنگی، اشتغال برای همه، برابری ثروت و امکانات، و پایان امتیاز مبتنی بر توارث و پایان تمامی شرایطی را دیدند که طی صدها هزار سال حیات بدوی و هزاران سال تمدن کشاورزی به نظر تغییرناپذیر و ازلی می‌آمد.^۸

اگر تمدن صنعتی امروزه چیزی کمتر از حالت آرمانی‌اش به نظر می‌آید، اگر در واقع بیدادگر و ملال‌انگیز، زیست‌بوم‌ستیز، جنگ‌افروز و روان‌سرکوب‌گر به نظر می‌رسد، باید بدانیم چرا چنین شده است. در صورتی می‌توانیم به این سؤال پاسخ دهیم که بتوانیم شکاف عظیمی را بررسی کنیم که باعث شده روان انسان موج دوم به دو پاره متخاصم تقسیم شود.

1) Abbe Morelly

2) Robert Owen

3) Saint Simon

4) Fourier

5) Proudon

6) Louis Blanc

7) Edward Bellamy

۸) درباره سوسیالیسم آرمانی نگاه کنید به [۴۷۶] فصل هشتم.

فصل سوم

شکاف نامرئی

موج دوم همچون واکنش زنجیره‌ای هسته‌ای، دو جنبه زندگی مان را که تا آن زمان به هم پیوسته و یکی بود، با خشونت از یکدیگر جدا ساخت. با این عمل شکافی نامرئی و عظیم در درون اقتصاد، روان و حتی هویت‌های جنسی مان ایجاد شد.

انقلاب صنعتی از سوئی یک نظام اجتماعی به وجود آورد که به طرز حیرت‌آوری یکپارچه بود و تکنولوژیها و نهادهای اجتماعی و مجاری ارتباطی خاص خود را داشت که همگی با یکدیگر در ارتباط بودند. اما از سوی دیگر، وحدت جامعه را فرو پاشاند و شیوه‌ای از زندگی پدید آورد که پر از تنشهای اقتصادی و تعارضهای اجتماعی و پریشانیهای روانی بود. تنها با درک ماهیت این شکاف نامرئی که زندگی ما را طی دوران «موج دوم» شکل داده است، می‌توان از تأثیر کامل موج سوم، بهره‌مند شد که امروزه می‌خواهد حیات ما را از نو شکل دهد.

دو نیمه زندگی بشری که موج دوم آنها را از یکدیگر جدا ساخت، تولید و مصرف است. برای مثال عادت کرده‌ایم که به خودمان به عنوان تولیدکننده یا مصرف‌کننده بنگریم. پیش از آن چنین نبود. قبل از انقلاب صنعتی بخش عمده مواد غذایی و کالاها و خدماتی که به دست انسان تولید می‌شد، به مصرف خود تولیدکنندگان یا خانواده‌هایشان می‌رسید. تنها گروه کوچکی از نخبگان بودند که حق داشتند مازاد تولید دیگران را غصب کنند و به خود اختصاص دهند.

در بسیاری از جوامع کشاورزی بیشتر مردم را کشاورزانی تشکیل می‌دادند که در روستاهای کوچک و دورافتاده‌ای دور هم جمع شده بودند و نان بخور و نمیری

داشتند، و همان قدر گندم و جو می‌کاشتند که بتوانند زنده بمانند و اربابان را راضی نگه دارند. وسایلی نبود تا مواد غذایی را برای مدتی طولانی ذخیره کنند. جاده‌ای نبود تا محصولاتشان را به بازارهای دوردست برسانند و خوب می‌دانستند که حاصل هرگونه افزایشی در تولید فوراً توسط برده‌دار بزرگ ضبط می‌شد. به این دلیل بود که کشاورزان هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای بهبود فنون کشت یا افزایش تولید نداشتند.

البته تجارت وجود داشت. می‌دانیم که عده‌ای بازرگان بی‌باک کالاهای خود را تا هزاران کیلومتر دورتر با شتر، دلیجان یا قایق حمل می‌کردند. می‌دانیم که شهرهایی پدیدار شدند که از نظر مواد غذایی به روستاها وابسته بودند. در سال ۱۵۱۹، آن‌گاه که اسپانیولیها وارد مکزیک شدند، از مشاهده هزاران نفری که در تلاتلوکو^۱ به کار خرید و فروش جواهر و فلزات قیمتی، برده و کفش صندل، لباس و شکلات، طناب و پوست، بوقلمون و سبزیجات، خرگوش و سگ و صدها نوع ظروف سفالی مشغول بودند، حیرت کردند. خبرنگار^۲ که ویژه بانکداران آلمانی در قرنهای شانزدهم و هفدهم منتشر می‌شد، تصویری روشن از گستره داد و ستد در آن زمان ارائه می‌دهد. نامه‌ای از کوشین^۳، در هند، ضمن شرح جزئیات محاکمه یک تاجر اروپایی که با پنج کشتی برای خرید فلفل و حمل آن به اروپا وارد هندوستان شده بود، توضیح می‌دهد که «داشتن یک مغازه فلفل فروشی کسب خوبی است اما ذوق و پشتکار لازم دارد.» این تاجر همچنین میخک و جوز هندی، آرد و دارچین، جوز بویا و ادویه و داروهای بسیار دیگری را با کشتی به قصد بازار اروپا حمل می‌کرد.^۴

با این همه، حجم مبادلات همه این بازرگانان در مقایسه با محصولاتتی که زارع و برده دوران کشاورزی برای استفاده فوری و شخصی تولید می‌کرد، بسیار اندک بود. حتی تا قرن شانزدهم، طبق نظر فرناند برودل^۵ که تحقیقات تاریخی‌اش درباره این دوران منحصر به فرد است، تمام ناحیه مدیترانه - از فرانسه تا اسپانیا از یک سو، و تا ترکیه از سوی دیگر - جمعیتی حدود شصت تا هفتاد میلیون نفر را در بر می‌گرفت

۱) Tlateloco. نگاه کنید به [۲۴۶] صفحه ۱۳۳.

2) *The Fugger Newsletter*

3) Cochín

۴) نگاه کنید به [۲۵۹] صفحات ۶۴-۷۱. درباره نقش بازار نگاه کنید به [۱۱۵] صفحه ۴۹ که کاری بنیادی است.

۵) Fernand Braudel. به شاهکار وی در [۲۴۵] جلد اول صفحات ۲۴۷ و ۴۲۵ مراجعه شود.

که نود درصد آن به کار زراعت اشتغال داشت و تنها مقدار کمی کالا برای تجارت تولید می‌شد. برودل می‌نویسد: «شصت یا حتی هفتاد درصد از کل تولید ناحیهٔ مدیترانه هرگز به بازار اقتصادی راه نیافت.» این وضعیت منطقهٔ مدیترانه بود. آیا می‌توان از اروپای شمالی که زمین صخره‌ای و زمستانهای سخت و طولانی‌اش وضع زارعان را صد چندان مشکل‌تر می‌کرد، انتظار داشت که بتوانند از خاک، محصولات می‌مازاد برای عرضه به بازار به دست آورند؟

اگر اقتصاد موج اول را، پیش از انقلاب صنعتی، شامل دو بخش تصور کنیم، به فهم موج سوم کمک خواهد کرد. در بخش الف، مردم برای استفادهٔ شخصی‌شان تولید می‌کردند و در بخش ب به قصد تجارت یا معامله به تولید اشتغال داشتند. بخش الف بخشی عظیم و بخش ب بخش کوچکی به شمار می‌رفت. بنابراین، برای اغلب مردم تولید و مصرف در یک کارکرد حیات بخش واحد ادغام شده بود.^۱ این وحدت تا بدان حد کامل بود که یونانیان و رومیان و اروپاییان قرون وسطی نمی‌توانستند میان آن دو تفاوت قائل شوند. حتی واژه‌ای به نام مصرف‌کننده وجود نداشت. در سرتاسر دوران موج اول تنها بخش کوچکی از جمعیت به بازار وابسته بود و اکثر مردم خارج از آن می‌زیستند. به گفتهٔ مورخ تاوونی^۲، «معاملات پولی در عصر اقتصاد طبیعی بسیار محدود بود.»

موج دوم با خشونت تمام این وضعیت را دگرگون ساخت. به جای مردم و مناطق اساساً خودکفا، برای نخستین بار در تاریخ وضعیتی خلق کرد که در آن انبوهی از مواد غذایی، کالا و خدمات برای فروش و مبادلهٔ پایاپای یا معامله عرضه شد. در حقیقت، موج دوم اصل تولید کالا برای مصرف شخصی یعنی مصرف توسط تولیدکنندهٔ اصلی و خانواده‌اش را از بین برد و تمدنی ایجاد کرد که در آن تقریباً هیچ‌کس حتی کشاورز نیز خودکفا نبود. همهٔ افراد تقریباً به طور کامل به غذا و کالا و خدماتی وابسته شدند که توسط دیگران تولید می‌شد.

به سخنی کوتاه، صنعتی شدن وحدت تولید و مصرف را در هم شکست و تولیدکننده را از مصرف‌کننده جدا ساخت. «اقتصاد یکپارچه» موج اول را به «اقتصاد دو پاره» موج دوم تغییر داد.

(۱) نگاه کنید به [۲۶۵] صفحهٔ ۳۰.

معنی بازار

این جدایی پی آمدهای بسیار مهمی در بر داشت. حتی امروز نیز نمی‌توانیم این پی آمدها را درک کنیم. نخست اینکه بازار که در آغاز پدیده‌ای کم‌اهمیت و حاشیه‌ای بود، به همهٔ زوایای زندگی نفوذ یافت. اقتصاد «بازارزده» شد. این پدیده هم در اقتصاد صنعتی سرمایه‌داری و هم سوسیالیستی هر دو به وقوع پیوست.

اقتصاددانان غربی، بازار را واقعیتی کاملاً سرمایه‌داری تلقی می‌کنند و اغلب این واژه را مترادف با «اقتصاد سودطلب» به کار می‌برند. اما با آنچه ما از تاریخ می‌دانیم، مبادله – و در نتیجه بازار – پیش از سود، و مستقل از آن پدید آمد. زیرا بازار به معنای واقعی کلمه چیزی بیش از یک شبکهٔ مبادلاتی، یا صفحهٔ تقسیم نیست که از طریق آن کالاها و خدمات درست مثل پیامها به مقصدهای مورد نظر ارسال می‌شوند. بازار ذاتاً از سرمایه‌داری نشأت نگرفته است. این صفحه تقسیم همان‌قدر برای جامعهٔ صنعتی سوسیالیست حیاتی است که برای صنعت‌گرایی سودجو.^۱

به سخنی کوتاه، هر جاکه موج دوم هجوم بُرد و هدف تولید از مصرف شخصی به مبادله تغییر یافت، باید مکانیسمی وجود می‌داشت تا از طریق آن مبادله صورت

(۱) بازار به عنوان صفحه تقسیم باید وجود داشته باشد خواه بازرگانی مبتنی بر پول باشد یا معاملهٔ پایاپای؛ خواه سودی از آن به دست آید یا اینکه قیمتها بر اساس عرضه و تقاضا تعیین شوند یا اینکه تثبیت قیمتها توسط دولت انجام گیرد؛ خواه نظام به دقت برنامه‌ریزی شده باشد یا نه؛ خواه ابزار تولید خصوصی باشد یا عمومی. حتی در یک نظام اقتصادی فرضی متشکل از کارخانه‌های صنعتی که توسط خود کارگران اداره می‌شود، یعنی نظامی که در آن کارگران میزان حقوق خود را آن قدر بالا می‌برند که سود به کلی حذف می‌شود، باز هم بازار وجود دارد. از این واقعیت اساسی تا حدی غفلت شده که بازار، تنها با یکی از انواع (مدل مالکیت خصوصی مبتنی بر سود که در آن قیمتها بازتابی از عرضه و تقاضا است) همانند می‌شود و حتی در واژه‌نامهٔ سنتی اقتصادی واژه‌ای برای بیان تنوع انواعش وجود ندارد.

در سراسر این کتاب واژه «بازار» نه به معنای فقط محدود و معمول آن، بلکه به معنای عام به کار گرفته شده است. از مسائل لغوی گذشته، نکتهٔ اساسی این است: هر کجا تولیدکننده و مصرف‌کننده از یکدیگر جدا شدند، مکانیسمی لازم آمد تا میان آن دو رابطه برقرار کند. این مکانیسم به هر شکل که باشد من آن را بازار می‌نامم.

گیرد. بدین ترتیب وجود بازار ضروری شد. اما بازار به هیچ وجه منفعل نبود. مورخ اقتصادی کارل پولانسی^۱ نشان داده است که چگونه بازار که تحت سلطه هدفهای اجتماعی یا مذهبی - فرهنگی جوامع اولیه بود، بعدها خودش هدفهای جوامع صنعتی را تعیین کرد. بسیاری از مردم جذب نظام پولی شدند. ارزشهای تجاری مرکزیت یافت و رشد اقتصادی (که با حجم بازار سنجیده می‌شد) به هدف اولیه دولت‌ها اعم از سرمایه‌دار و سوسیالیست تبدیل شد.

از آنجا که بازار نهادی توسعه طلب و «خود تقویت‌کننده» بود، درست همان‌طور که تقسیم اولیه کار در اوایل باعث پیشبرد تجارت گردید، صرفاً وجود بازار یا صفحه تقسیم نیز به پیشرفت بیشتر امور انجامید و تولید را به طرز چشمگیری افزایش داد و بدین ترتیب جریانی به راه افتاد که به توسعه خود کمک کرد. این گسترش انفجار آمیز بازار به ارتقای سطح زندگی در مقیاسی بی‌سابقه کمک کرد.

ولی در سیاست، دولتهای «موج دوم» در مواجهه با تعارض جدیدی که از جدایی تولید از مصرف ناشی می‌شد، بیش از پیش خود را مستأصل دیدند. تأکید مارکسیست‌ها بر تضاد طبقاتی، به طور منظم بر تعارض وسیع‌تر و عمیق‌تری سرپوش گذاشت که از تضاد میان خواسته‌های تولیدکنندگان (کارگران و مدیران هر دو) در مورد افزایش حقوق، سود و مزایا و خواسته‌های مصرف‌کنندگان (از جمله همان کارگران) برای قیمتهای پایین‌تر، ناشی شده بود. اهرم سیاست اقتصادی بر این نقطه اتکاء داشت.

گسترش نهضت مصرف‌کننده در ایالات متحد، قیامهای اخیر لهستان علیه افزایش قیمتها توسط دولت، مباحثات بی‌پایان در بریتانیا بر سر قیمتها و سیاستهای تعیین حقوق و دستمزد، منازعات مرگبار ایدئولوژیک در اتحاد جماهیر شوروی در باره اولویت صنایع سنگین بر کالاهای مصرفی یا به عکس، همگی وجوه تعارض عمیقی هستند که در همه جوامع اعم از سوسیالیست و سرمایه‌دار در پی جدایی تولید از مصرف بروز کرده است.

نه تنها سیاست بلکه فرهنگ نیز تحت تأثیر این شکاف شکل گرفته است. زیرا

1) Karl Polanyi

این شکاف تمدنی پدید آورد که بیش از هر تمدن دیگری در تاریخ پول پرست و آزمند و تاجر مسلک و حسابرگر بوده است. لزومی ندارد که انسان مارکسیست باشد تا با مانیفست کمونیست در ادعائنامه مشهورش علیه جامعه جدید هم عقیده باشد در آنجا که می‌گوید «دیگر میان انسانها به جز منافع شخصی عریان و پرداخت «نقدی» عاری از هر گونه احساس و عاطفه، رابطه‌ای باقی نمانده است.» روابط شخصی، پیوندهای خانوادگی، عشق، دوستی، علقه‌های همسایگی و اجتماعی همگی در هجوم بی‌رحمانه منافع شخصی تجاری رنگ باخته‌اند یا به تباهی کشیده شده‌اند.

اگرچه مارکس به درستی این روند ناانسانی شدن پیوندهای بشری را شناسایی کرده، اما در انتساب آن به سرمایه‌داری راه خطا پیموده است. البته او زمانی عقاید خود را نوشت که تنها نوع جامعه صنعتی که می‌توانست مشاهده کند، شکل سرمایه‌داری آن بود. امروزه پس از گذشت بیش از نیم قرن تجربه جوامع صنعتی مبتنی بر سوسیالیسم یا حداقل سوسیالیسم دولتی، می‌دانیم که حرص و آز خشونت‌بار، فساد تجاری و سقوط روابط انسانی تا سطح واژه‌های سرد و بی‌روح اقتصادی دیگر منحصر به نظام مبتنی بر سود نیست.

حرص به پول، کالا و اشیا بازتاب سرمایه‌داری یا سوسیالیسم نیست، بلکه محصول نظام صنعتی است. این امر برآیند نقش اساسی بازار در تمام جوامعی است که در آنها تولید از مصرف جدا شده و هر فردی به جای اتکاء بر مهارت‌های تولیدی خود در رفع نیازهای زندگی، به بازار وابسته شده است.

در چنین جامعه‌ای فارغ از ساختار سیاسی، نه تنها محصولات بلکه کار و عقاید و هنر و روح نیز خرید و فروش و معامله و مبادله می‌شود. مأمور خریدی در کشورهای غربی که پنهانی کمیسیون می‌گیرد، با ناشری روسی که از نویسندگان برای قبول کارشان جهت چاپ رشوه درخواست می‌کند، و یا لوله کشی که برای انجام کاری که مزدش را دریافت کرده یک شیشه ودکا می‌خواهد، چندان تفاوتی ندارد. هنرمند فرانسوی، انگلیسی یا امریکایی که فقط برای پول می‌نویسد یا نقاشی می‌کند، با رمان‌نویس، نقاش یا نمایشنامه‌نویس لهستانی یا چک یا روسی که محصول خلاقیتش را در برابر امتیازاتی چون داشتن یک خانه، جوایز یا یک خودرو نو، یا کالاهای دیگری که در دسترس عامه نیست، می‌فروشد، چه فرقی دارد؟